

مدل مفهوم سازی منابع ملی بر اساس الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت

رسول نیکنام^۱ و حشمت الله فلاحت پیشه^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰

چکیده

این مقاله به دنبال جانمایی منابع ملی در نظریه و چهارچوب کلان توسعه ملی «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» است. به این منظور، نخست به توضیح مفهوم منابع ملی و ذکر انواع آن و در ادامه به اثبات اینکه پیشرفت ماهیتی هنجاری دارد پرداخته است. با در نظر داشتن روند شکل گیری نگرش و اندیشه سرمایه داری و انسان محوری در غرب و مبتنی بر نظریات انتقادی و دیدگاه آنها در خصوص نظام سرمایه داری و اثرات این دیدگاه بر مقوله منابع، نقدهای فراوانی بر تجویز فرهنگ فراگیر و بالتبع الگوی توسعه فراگیر وجود دارد؛ به تعبیری دیگر، در هر مکان و زمان باید نظریه و یا الگوی توسعه بومی که به لحاظ فرهنگی و اعتقادی، اقتضائات زمانی و مکانی را در نظر گرفته باشد، مورد استفاده قرار گیرد و نقشه راه پیشرفت، مبتنی بر آن باشد. لذا اگر در پی دستیابی به الگوی بومی پیشرفت اسلامی ایرانی هستیم باید موتور محرکه مطلوبیت ساز الگویمان، فرهنگ متشکل از زیرساخت های دینی و ایرانی و فرهنگی مبتنی بر آموزه های اسلامی و وجوه فرهنگی و اخلاقی ایرانی باشد.

کلید واژه ها: توسعه، توسعه بومی، فرهنگ ایرانی اسلامی، منابع ملی، پست مدرنیسم.

استناد فارسی (شیوه APA، ویرایش هفتم، ۲۰۱۹؛ شیوه APSA)

نیکنام، رسول؛ فلاحت پیشه، حشمت الله (بهار ۱۴۰۵). «مدل مفهوم سازی منابع ملی بر اساس الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت». پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، سال نهم، شماره ۱، پیاپی ۳۳، صص ۱۴۶-۱۰۵.

^۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، علامه طباطبائی، تهران، ایران. ایمیل: rasoolniknam2@gmail.com

^۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، علامه طباطبائی، تهران، ایران. ایمیل: heshmat.falahat50@atu.ac.ir

کپی رایت © ۲۰۱۰، SSSI (اندیشکده مطالعات راهبردی شیراز). این متن، مقاله ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین المللی CCA (Creative Commons Attribution) نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می دهد این اثر را با رگیری کنند، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

مسئله توسعه از مهم‌ترین مسائل جوامع معاصر است که طی دهه‌های گذشته، نظریه‌ها، الگوها و رویکردهای متعددی برای تبیین و تحقق آن ارائه شده است. با وجود این، تجربه جوامع مختلف نشان داده است که الگوهای توسعه، لزوماً قابلیت تعمیم یکسان به همه جوامع را ندارند و تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و ارزشی جوامع می‌تواند در نحوه تعریف، تبیین و تحقق توسعه نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. از این رو، توجه به توسعه بومی و تلاش برای ارائه الگوهایی متناسب با شرایط و ظرفیت‌های درونی جوامع، به یکی از مباحث مهم مطالعات توسعه تبدیل شده است. در این میان، در ایران نیز تلاش‌هایی برای عبور از الگوهای صرفاً اقتباسی و دستیابی به الگویی متناسب با ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و ارزشی جامعه صورت گرفته است. الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت را می‌توان مهم‌ترین تلاش در این زمینه دانست؛ الگویی که درصدد است ضمن توجه به دستاوردهای دانش و تجربه بشری، مبانی و الزامات پیشرفت را با توجه به ویژگی‌های فرهنگ ایرانی و آموزه‌های اسلامی صورت‌بندی کند. با وجود این، همچنان درباره تعریف جامع و اجماعی این الگو، ابعاد و مؤلفه‌های آن و نحوه تبدیل مبانی نظری آن به یک الگوی عملیاتی، مباحث و ابهام‌های متعددی وجود دارد.

یکی از مسائل مهم در این زمینه، مفهوم و جایگاه منابع ملی در فرآیند توسعه و پیشرفت است. در نظریه‌های متعارف توسعه، مفهوم منابع عمدتاً در ارتباط با منابع طبیعی، اقتصادی، انسانی و در مراحل بعدی، سرمایه اجتماعی، دانش و فناوری مورد توجه قرار گرفته است. با تحول در رویکردهای نظری توسعه و به‌ویژه با ظهور دیدگاه‌های جدید درباره نقش فرهنگ، هویت و ساختارهای اجتماعی، مفهوم منبع نیز از معنای محدود و مادی خود فاصله گرفته و ابعاد گسترده‌تری یافته است. از این منظر، ظرفیت‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و ارزشی یک جامعه نیز می‌توانند در صورت شناسایی و فعال‌سازی، به منابع مؤثر در فرآیند توسعه و پیشرفت تبدیل شوند.

این تحول در تلقی از منابع، با تحولات معرفتی و نظری دوره معاصر، از جمله مباحث مطرح‌شده در پست‌مدرنیسم، نیز ارتباط پیدا می‌کند؛ زیرا در بسیاری از رویکردهای متأخر، برخلاف نگاه یکسان‌ساز و جهان‌شمول به توسعه، بر تفاوت‌های فرهنگی، زمینه‌های تاریخی، هویت‌های محلی و دانش‌های بومی تأکید بیشتری شده است. بنابراین، نمی‌توان مفهوم منابع توسعه را مستقل از بستر فرهنگی و تاریخی هر جامعه مورد بررسی قرار داد. در نتیجه، برای جامعه‌ای همچون ایران، شناسایی منابع ملی صرفاً در چارچوب منابع مادی و اقتصادی نمی‌تواند بیانگر تمامی ظرفیت‌های موجود برای پیشرفت باشد، بلکه لازم است ظرفیت‌های برخاسته از فرهنگ ایرانی — اسلامی نیز به‌عنوان بخشی از منابع ملی مورد توجه قرار گیرد.

مسئله اصلی پژوهش حاضر از همین نقطه شکل می گیرد. با وجود طرح نظریه های متعدد توسعه و تلاش برای دستیابی به الگوهای توسعه بومی، هنوز الگوی کاملاً مشخص و مورد اجماعی که بتواند ظرفیت های درونی جامعه ایران را در فرآیند پیشرفت صورت بندی کند، شکل نگرفته است. هرچند در قالب الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت تلاش هایی در این زمینه صورت گرفته، اما مفهوم منابع ملی، مؤلفه های تشکیل دهنده آن و جایگاه آن در این الگو هنوز به طور مستقل و منسجم مفهوم سازی نشده است. به بیان دیگر، مشخص نیست که در یک الگوی بومی پیشرفت، چه پدیده ها، ظرفیت ها و مؤلفه هایی را می توان «منبع ملی» تلقی کرد و این منابع چگونه می توانند در فرآیند پیشرفت جامعه ایران به کار گرفته شوند. از این رو، توجه به منابع ملی به عنوان یکی از وجوه و مختصات اساسی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، ضرورتی جدی دارد. در این رویکرد، منابع ملی صرفاً به منابع طبیعی، اقتصادی یا مادی محدود نمی شوند، بلکه ظرفیت هایی که در دین، فرهنگ، تاریخ، هویت و تجربه اجتماعی ایرانیان وجود دارند نیز می توانند، در صورت برخورداری از قابلیت تولید ارزش و ایجاد ظرفیت برای حرکت جامعه به سوی پیشرفت، در زمره منابع ملی قرار گیرند. برای نمونه، برخی مفاهیم و ارزش های فرهنگی و دینی همچون شهادت، برادری و دیگر مؤلفه های هویتی و فرهنگی می توانند واجد ظرفیت هایی برای تقویت انسجام اجتماعی، افزایش مشارکت و ایجاد انگیزه و تحرک اجتماعی باشند. در خصوص منابع ملی، مطالعاتی در سازمان برنامه و بودجه انجام شده و اسناد مرتبط با آن نیز قابل دسترسی است. همچنین، به صورت تخصصی، کارگروه منابع ملی مؤسسه اندیشه و پژوهش طرح هزاره نیز چند سال است که در این زمینه به فعالیت و پژوهش مشغول است. در خصوص الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت نیز نهادهایی همچون امور تدوین الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت وابسته به معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری و مرکز الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت به فعالیت های پژوهشی و نظری پرداخته اند. با این حال، بررسی اسناد و پژوهش های انجام شده در حوزه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت نشان می دهد که بخش قابل توجهی از مطالعات انجام شده، بر مبانی نظری و اندیشه ای این الگو متمرکز بوده و موضوع منابع ملی و نحوه مفهوم سازی آن در چارچوب یک الگوی بومی پیشرفت کمتر به صورت مستقل مورد توجه قرار گرفته است. از این منظر، خلأ موجود صرفاً فقدان فهرستی از منابع ملی نیست، بلکه پیش از آن، نیازمند تبیین مفهوم «منبع ملی» و تعیین معیارهای شناسایی آن هستیم.

بر همین اساس، پژوهش حاضر با رویکردی منبع محور درصدد است ضمن بررسی مفهوم منابع در نظریه های توسعه و رویکردهای جدید، نسبت آن را با توسعه بومی و زمینه های فرهنگی و تاریخی جامعه ایران مورد توجه قرار دهد و ظرفیت های موجود در فرهنگ ایرانی - اسلامی را برای مفهوم سازی منابع ملی بررسی کند. در این چارچوب، تلاش می شود از یک سو چارچوب موجود درباره منابع در دیدگاه های توسعه مورد بررسی و نقد قرار گیرد و از سوی دیگر، مفاهیم و ظرفیت های موجود در دین، فرهنگ و تاریخ ایران که قابلیت تبدیل شدن به منابع پیشرفت را دارند، شناسایی و صورت بندی شوند. بنابراین، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که منابع ملی در

چارچوب الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت چگونه باید مفهوم‌سازی شوند و چه مؤلفه‌هایی می‌توانند در شکل‌گیری این مفهوم نقش داشته باشند؟ بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد با بررسی نسبت میان توسعه، توسعه بومی، فرهنگ ایرانی — اسلامی و منابع ملی و با توجه به تحولات نظری مفهوم منبع در دوره معاصر، مدلی برای مفهوم‌سازی منابع ملی بر اساس الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت ارائه کند.

۲. منابع ملی

منابع ملی از سوی دیوسالار این‌گونه تعریف می‌شود: «منابع ملی عبارت‌اند از مجموعه ورودی‌های پایه مادی و غیرمادی در دسترس یک دولت-ملت که پردازش آن‌ها در نظام‌های تولیدی، خدماتی و فکری در سطح ملی ارزش‌آفرین باشند و با مدیریت و بهره‌برداری می‌توانند زمینه ارتقای سطح توسعه ملی را فراهم آورند» (دیوسالار، ۱۳۹۲: ۱۵۰). دست‌کم چهار عنصر اصلی «بزار»، «فرآیند»، «هدف» و «قیود» در تعریف مورد نظر و تعاریف دیگر از این دست مطرح شده‌اند و بنابراین، مجموعه‌ای از مفاهیم اصلی در ذیل این عناصر دسته‌بندی می‌شوند که هم‌نشینی آن‌ها در کنار یکدیگر، سازنده تعریف نهایی منابع ملی است (همان: ۱۵۱). مراد از صفت «ملی» در تعریف منابع ملی عبارت است از: «قلمرو یا کشوری که به‌عنوان یک موجودیت سیاسی [شناخته می‌شود] یا گروهی از مردمان که در تاریخ واقعی یا اساطیری، فرهنگ، زبان یا منشأ نژادی با یکدیگر شریک هستند و غالباً نیز در پی برپایی حکومت خاص خود می‌باشند» (دیوسالار، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

منابع صرفاً به منابع اقتصادی محدود نمی‌شوند، بلکه دست‌کم چهار گروه اصلی شامل منابع ارزشی و فرهنگی، منابع دانش و اطلاعات، منابع قدرت و منابع ثروت قابل شناسایی بوده و منابع ملی دربرگیرنده ترکیبی از تمامی این عناصر است. بدین ترتیب، هنگامی که از نقش کلیدی و بنیادی منابع به‌عنوان پیشران توسعه سخن گفته می‌شود، منظور ترکیبی از منابع مذکور است (دیوسالار و ثانی‌جوشقانی، ۱۳۹۲: ۲۶۴). در این چارچوب، منابع ملی را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از داشته‌های مادی و طبیعی یک کشور تلقی کرد، بلکه منابع ملی دربرگیرنده مجموعه‌ای از ظرفیت‌های مادی، انسانی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، دانشی، سیاسی و معنایی است که در بستر شرایط تاریخی و اجتماعی یک جامعه، قابلیت تبدیل شدن به ارزش و عامل پیشرفت را پیدا می‌کنند. از این منظر، «منبع» بودن یک پدیده امری صرفاً ذاتی و ثابت نیست، بلکه تا حدود زیادی به نحوه شناسایی، سازمان‌دهی، مدیریت و به‌کارگیری آن در یک نظام اجتماعی وابسته است. بنابراین، ممکن است یک ظرفیت در یک جامعه به‌عنوان منبعی مؤثر در فرآیند توسعه مورد استفاده قرار گیرد، اما در جامعه‌ای دیگر، به دلیل فقدان سازوکارهای مناسب، چنین کارکردی پیدا نکند.

بر این اساس، میان «وجود منابع» و «بهره‌برداری از منابع» تفاوت اساسی وجود دارد. برخورداری یک کشور از منابع طبیعی، سرمایه انسانی، دانش، میراث فرهنگی، سرمایه اجتماعی یا ارزش‌های مشترک، به‌خودی‌خود به معنای تحقق توسعه نیست؛ بلکه تبدیل این ظرفیت‌ها به عوامل مؤثر در پیشرفت، مستلزم وجود نهادها، سیاست‌ها، سازوکارهای مدیریتی و الگوهای فرهنگی مناسب است. از همین رو، منابع ملی را باید در ارتباط با نحوه حکمرانی، ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و نیز نظام ارزشی و فرهنگی جامعه مورد مطالعه قرار داد. اهمیت این مسئله در بحث الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت دوچندان می‌شود؛ زیرا در یک الگوی بومی، منابع و ظرفیت‌های جامعه نباید صرفاً بر اساس الگوهای ازپیش‌تعیین‌شده توسعه شناسایی شوند، بلکه لازم است ظرفیت‌های منبع‌بودگی برآمده از تاریخ، فرهنگ و نظام معنایی جامعه نیز مورد توجه قرار گیرند. در این نگاه، فرهنگ ایرانی — اسلامی می‌تواند علاوه بر آنکه زمینه و بستر تحقق پیشرفت باشد، خود نیز واجد منابع و ظرفیت‌هایی برای ایجاد انسجام اجتماعی، تقویت سرمایه اجتماعی، افزایش مشارکت، ایجاد انگیزه و جهت‌دهی به رفتارهای فردی و جمعی باشد. از این منظر، مفاهیمی همچون ایثار، شهادت، برادری، تعاون، وقف، مسئولیت اجتماعی، عدالت‌خواهی، نوع‌دوستی، خانواده، تعلق سرزمینی و هویت تاریخی و فرهنگی را می‌توان در زمره ظرفیت‌هایی دانست که در شرایط مناسب قابلیت تبدیل شدن به منابع اجتماعی و فرهنگی توسعه را دارند. البته تبدیل این ظرفیت‌ها به منابع مؤثر، نیازمند شناسایی دقیق، بازتعریف متناسب با شرایط معاصر و ایجاد سازوکارهای نهادی برای بهره‌گیری از آنهاست. در نتیجه، رویکرد منبع‌محور به توسعه، به معنای افزودن چند منبع جدید به فهرست منابع موجود نیست، بلکه مستلزم بازاندیشی در مفهوم «منبع» و شناسایی ظرفیت‌هایی است که ممکن است در چارچوب نظریات متعارف توسعه کمتر مورد توجه قرار گرفته باشند.

بر این اساس، مفهوم منابع ملی در این پژوهش در پیوند با دو سطح قابل بررسی است: نخست، منابع بالفعل و شناخته‌شده‌ای که در ادبیات توسعه مورد توجه قرار گرفته‌اند و دوم، منابع بالقوه‌ای که ریشه در فرهنگ، تاریخ، ارزش‌ها، هویت و تجربه تاریخی جامعه ایرانی — اسلامی دارند و هنوز ظرفیت آن‌ها برای ایفای نقش در فرآیند پیشرفت به‌طور کامل شناسایی و مفهوم‌سازی نشده است. توجه هم‌زمان به این دو سطح می‌تواند زمینه مناسبی برای ارائه مدلی بومی از منابع ملی فراهم سازد؛ مدلی که در آن منابع اقتصادی و مادی در کنار منابع انسانی، اجتماعی، فرهنگی، ارزشی، دانشی و قدرت مورد توجه قرار گیرند. در نتیجه، می‌توان گفت مسئله اصلی در مطالعه منابع ملی، صرفاً شناسایی «آنچه یک جامعه دارد» نیست، بلکه شناخت «آنچه می‌تواند در فرآیند پیشرفت به منبع تبدیل شود» نیز اهمیت دارد. این تمایز، زمینه نظری مناسبی برای مفهوم‌سازی منابع ملی بر اساس الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت فراهم می‌کند و امکان می‌دهد منابع ملی نه به‌عنوان مجموعه‌ای ایستا از داشته‌های یک کشور، بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای پویا از ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه در نظر گرفته شوند که در تعامل با فرهنگ، نهادها، دانش، قدرت، ثروت و شرایط تاریخی و اجتماعی، قابلیت ارزش‌آفرینی و کمک به پیشرفت ملی را دارند. با توجه به تنوع و گستردگی منابع

ملی و تفاوت در نحوه دسته‌بندی آن‌ها، پژوهشگران تقسیم‌بندی‌های مختلفی را برای شناسایی و تبیین انواع منابع ارائه کرده‌اند. در ادامه، با توجه به جامعیت تعریف داعی‌نژاد و در راستای تبیین چارچوب مفهومی پژوهش حاضر، دسته‌بندی منابع ملی در شکل زیر ارائه می‌شود.



نمودار شماره ۱- انواع منابع (داعی نژاد، ۱۳۸۸).

اساساً منابع وجود مستقل و ازپیش‌تعیین‌شده‌ای ندارند، بلکه این خلاقیت انسان به‌عنوان کاربر است که با ایجاد مقاصد و کاربری‌های مشخص، به شکل‌دهی و تعریف منابع می‌پردازد (Pilzer, 1991، نقل‌شده در دیوسالار، ۱۳۹۲: ۱۴۷). بنابراین، تنها منابعی که در بحث توسعه مفید هستند، موضوع منابع ملی را تشکیل می‌دهند؛ چراکه هدف نهایی از کاربرد منابع ملی، تضمین توسعه و دستیابی به سطح بالاتری از توسعه‌یافتگی و رفاه اجتماعی است. در واقع، از نگاه هدف‌گرایانه، منابعی را که در طرح توسعه می‌توانند دارای اثر بوده و حکم موتور محرک را داشته باشند، منابع ملی می‌خوانیم. منابع ملی نباید الزاماً از برون‌دادی بالفعل برخوردار باشند تا در زمره منابع به‌حساب آیند. اساساً منبع‌بودگی، به هدف، مقصود و غایت کاربر وابستگی فراوان دارد.



نمودار شماره ۲- رابطه توسعه با منبع‌بودگی

هم‌چنین، مفاهیم، ویژگی‌ها و ظرفیت‌های دیگری نیز در دین، آیین، فرهنگ، تاریخ و جغرافیای ما وجود دارد که چه به‌صورت بالقوه و چه به‌صورت بالفعل، ظرفیت منبع‌بودگی دارند. کاری که باید انجام دهیم، شناسایی این ظرفیت‌ها و تلاش برای به‌کارگیری آن‌ها در مدل‌ها و الگوهای پیشرفت بومی است. این ظرفیت‌ها در زمینه‌های متنوعی وجود دارند که شناخت و به‌کارگیری هر کدام، رویکرد و برنامه‌ریزی خاص خود را می‌طلبد. به‌عنوان مثال، مفاهیمی همچون شهید، خلافت الهی انسان، کرامت الهی انسان، اجتهاد و نقش بالنده آن در رشد، تعالی و پیشرفت، مفهوم برادری — با توجه به ظرفیتی که در هویت‌سازی دارد — و حتی خود شریعت را می‌توان مفاهیمی خاص مذهب، شریعت و فرهنگ ما دانست که در صورت کار و مطالعه بیشتر بر روی آن‌ها، می‌توان از آن‌ها به‌عنوان محرک‌های اجتماعی و ابزارهایی که کاربرد زیادی در انسجام اجتماعی دارند، بهره جست. در ایران، با توجه به رویکرد مستقل و عدم تعهدی که وجود دارد، باید به بازتعریف سیاست خارجی با اتکا بر منابع ملی‌ای پرداخت که منافع ملی ما را بهتر تأمین می‌کنند. به‌عنوان مثال، تعدد کشورهایی که با ما مرز مشترک خاکی و آبی دارند، در صورت برنامه‌ریزی مناسب و بهره‌جویی از دیگر ظرفیت‌های ملی و مذهبی، می‌تواند تأمین‌کننده بخش عمده‌ای از اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت ما باشد. البته این برنامه‌ریزی‌ها و بهره‌برداری‌ها هم‌اکنون نیز در حال انجام هستند، اما با نگرش منبع‌بودگی و اینکه این رویکرد جزئی از منابع ملی به‌حساب آید — یعنی منابع غیر ملموس و منابع فرآیندی — شاید نگاه جدیدی باشد (فلاح‌پیشه، ۱۳۹۱).

در همین ارتباط، غلامرضا حداد در مقاله «منابع ملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» به تفصیل در خصوص منابع ملی در سیاست خارجی توسعه‌گرای ایران پرداخته و پنج متغیر

جغرافیایی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و اقتصادی را به عنوان ظرفیت‌های منبع‌بودگی که در جهت تأمین منافع ملی می‌توان در سیاست خارجی از آن‌ها استفاده کرد، بیان می‌کند (حداد، ۱۳۹۲: ۳۱۳). موقعیت جغرافیایی ایران با بی‌طرفی و انزواگرایی سازگاری ندارد و تبعاً نوعی سیاست خارجی برون‌گرا و فعال را ایجاب می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۲۳، نقل شده در حداد، ۱۳۹۲: ۳۳۱). از جمله می‌توان به اعلام بی‌طرفی ایران در دو جنگ بزرگ جهانی و اتخاذ سیاست موازنه منفی توسط دولت ملی محمد مصدق اشاره کرد. ایران کشوری عمیقاً نفوذپذیر و عمیقاً نفوذگذار تلقی می‌شود و این امر، بازیگر بودن را برای این واحد سیاسی اجتناب‌ناپذیر کرده است. از سوی دیگر، وجود علایق و منافع قطب‌های بین‌المللی، این امکان بالقوه را برای سیاست‌گذاران ایران فراهم می‌آورد که با ایجاد رقابت میان نیروهای خارجی، ارتقای سطح منافع ناشی از جذب سرمایه‌گذاری یا مشارکت آنان را ممکن سازند. موقعیت ممتاز ژئواکونومیک، جذابیت‌های اقتصادی بالقوه فراوانی را برای سرمایه‌های جهانی فراهم می‌آورد که پتانسیل بالایی برای اهداف توسعه‌ای ایران دارد. تنها استفاده مناسب از موقعیت ترانزیتی ایران می‌تواند به جذب میلیاردها دلار سرمایه خارجی و ایجاد چندین هزار شغل در داخل کشور بینجامد. به علاوه، با افزایش وابستگی متقابل ایران و دنیای بیرونی، آسیب‌پذیری امنیتی ایران نیز به حداقل ممکن تقلیل خواهد یافت. از سوی دیگر، تهدیدات منطقه‌ای ایران، به‌ویژه تهدیدات ناشی از اختلافات مرزی، اتخاذ سیاست خارجی برون‌گرایانه مبتنی بر پیوند با روندهای جهانی و قدرت‌های فرمانطقه‌ای را ایجاب کرده است؛ یعنی تأکید بر حل و فصل اختلافات مرزی و درون منطقه‌ای با ایجاد پیوندهای برون منطقه‌ای. منطق سیاست بین‌الملل منفعت‌معیار است و نه حقیقت‌معیار و موضع‌گیری‌های بازیگران برپایه منافع شکل می‌گیرد. در مجموع می‌توان گفت وسعت، تنوع زیستی و اقلیمی، جمعیت قابل توجه، موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی و ناپایداری منطقه همجوار ایران، نه تنها امکان موفقیت رویکردی برون‌گرایانه و تعاملی (توسعه‌گرا) در سیاست خارجی ایران را تقویت می‌کند، بلکه اتخاذ آن را بر اساس محاسبات عقلانی هزینه - فایده اجتناب‌ناپذیر نموده است.

سابقه و قدمت ایران به عنوان یک قدرت بزرگ، باشکوه و توانمند با تاریخ و تمدن کهن، این اعتقاد و ذهنیت را در رهبران و مردم ایران به وجود آورده است که این کشور از مرکزیت و جایگاه ممتاز و والایی در نظام بین‌الملل برخوردار است و نقطه کانونی محاسبات و ملاحظات راهبردی جهان می‌باشد (فولر، ۱۳۷۳: ۵، نقل شده در حداد، ۱۳۹۲: ۳۴۲). این تلقی ممتازمحور مانع از ارزیابی صحیح واقعیت‌ها و تحولات بین‌المللی شده و باعث عدم شکل‌گیری سیاست خارجی واقع‌گرایانه منطبق بر مؤلفه‌های قدرت بالفعل ملی و ارزیابی درونی می‌شود. از سوی دیگر، شکوه گذشته عامل خودباوری و اعتمادبه‌نفس ملی بوده و مقوم هویت ملی ایرانیان است. برآیند این دو عامل، یعنی قائل بودن نقش محوری برای خود و برخورداری از هویت ملی مستقل، در سیاست خارجی ایران به صورت استقلال‌طلبی، خودمختاری و آزادی عمل در عرصه بین‌المللی برای بازیابی عظمت و جایگاه گذشته

نمود می‌یابد (رمضانی، ۱۳۸۰، نقل شده در حداد، ۱۳۹۲: ۳۴۳). از سوی دیگر، خاطره تاریخی ایرانیان مملو از اشغال‌ها و تجاوزات بیگانگان، ریشه‌های بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی نزد ایرانیان را تقویت کرده است. بنابراین، تجربه تاریخی ایرانیان نوعی بی‌اعتمادی را نسبت به بیگانگان، به‌ویژه غربی‌ها، برایشان به‌همراه داشته است. اصرار و حساسیت فزاینده ایرانیان نسبت به استقلال و حاکمیت ملی خود، ناشی از این تجربه تاریخی است که البته مانعی جدی بر سر راه اتخاذ و موفقیت رویکرد توسعه‌گرا به سیاست خارجی محسوب می‌شود (حداد، ۱۳۹۲: ۳۴۳). درحالی که جهان شبکه‌ای شده امروز، جوهره سرزمینی مفاهیم حاکمیت و استقلال را متحول کرده است و فضای جریانات، فضای فرصت‌های متداخل سرزمینی است و اصرار بر حفظ فضای مکانی انحصاری، مانع استفاده از فرصت‌های جهان امروز است.

همچنین، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اجتماعی ایران، وضعیت انتقالی یا درحال‌گذار جامعه از مرحله سنتی به صنعتی و ماهیت درحال‌توسعه آن است. وضعیت انتقالی جامعه ایران سبب می‌شود تا از ویژگی‌های هر دو نوع جامعه سنتی و مدرن (درحال‌توسعه و توسعه‌یافته) برخوردار باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۳۲، نقل شده در حداد، ۱۳۹۲: ۳۴۴). درحال‌گذار بودن جامعه ایران بیانگر آن است که این جامعه با بحران‌های پنج‌گانه هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع مواجه است. این امر سبب می‌شود ارزش‌های دوگانه اجتماعی در اتخاذ هم‌زمان اهداف متعارض و ناسازگار در سیاست خارجی بروز کند؛ زیرا قطبی بودن جوامع درحال‌گذار در تقسیم شدن نخبگان به دو گروه حافظان وضع موجود (سنت‌گرایان) و حامیان تغییر وضع موجود (نوگرایان) تجلی می‌یابد. این در حالی است که تعامل سازنده با جهان و کشورهای توسعه‌یافته در قالب یک سیاست خارجی توسعه‌گرا، مستلزم تفوق نخبگان نوگرا در عرصه تصمیم‌گیری و ساماندهی دولتی توسعه‌خواه است. ویژگی دیگر جمعیتی ایران، تنوع قومی، زبانی و مذهبی است که همواره پتانسیل تضعیف یکپارچگی و وحدت ملی را داراست. یکی از مهم‌ترین و کارآمدترین شیوه‌های مهار گرایش‌های واگرایانه قومی، مذهبی و زبانی، گسترش رفاه و توزیع عادلانه ثروت است. ساختار اجتماعی و طبقاتی ایران نیز نقش و تأثیر گروه‌ها و طبقات خاصی را در سیاست خارجی برجسته می‌سازد.

عامل اقتصادی در قالب سه حوزه موضوعی نظام اقتصادی، الگوی توسعه و منابع انرژی، سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نظام اقتصادی کشور بر اساس قانون اساسی مختلط بوده و از سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی تشکیل شده است که سهم هریک در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است، اما به‌واسطه وجاهت رانتی دولت در ایران، همواره بخش دولتی نقشی فرا دست را در عرصه اقتصاد ایران بازی کرده است. اقتصاد دولتی در ایران عامل کاهش نقش و اهمیت اهداف رفاهی در سیاست خارجی، کاهش نقش بخش خصوصی در سیاست خارجی و درنهایت، اتخاذ رویکرد درون‌گرایی در سیاست خارجی بوده است. این شکل خاص از نظام اقتصادی (نقش هژمونیک دولت) از مهم‌ترین موانع توسعه در ابعاد اقتصادی محسوب می‌شود. بر اساس سند

چشم‌انداز، الگوی توسعه مناسب با تأکید بر تعامل سازنده با جهان و اتخاذ سیاست خارجی توسعه‌گرا، الگویی نزدیک به الگوی توسعه مختلط و مبتنی بر رشد همراه با عدالت است.

۳. مطلوبیت آفرین بودن فرهنگ

ضمن در نظر گرفتن هنجارهای عام و مشترک بشری، باید تأکید کرد که هر فرهنگ، متناسب با نظام ارزشی، تاریخی، اجتماعی و اعتقادی خود، الگوی خاصی از مطلوبیت و در نتیجه الگوی خاصی از پیشرفت را شکل می‌دهد. از این منظر، نمی‌توان یک الگوی فرهنگی و اقتصادی خاص را به‌عنوان الگوی جهان‌شمول مطلوبیت و پیشرفت تلقی کرد و آن را بدون توجه به تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی جوامع مختلف در همه جوامع به اجرا گذاشت. فرهنگ غربی نیز، با وجود برخورداری از قدرت و توانایی گسترده در شکل‌دهی به مناسبات جهانی و کنترل بخش مهمی از ساختارهای اقتصادی، سیاسی و ارتباطی جهان معاصر، نمی‌تواند صرفاً بر اساس برخورداری از این قدرت، مدعی برتری ذاتی فرهنگ خود و جهان‌شمول بودن شیوه زندگی و الگوی اداره جامعه مبتنی بر سرمایه‌داری باشد.

حقیقت فرهنگ مبتنی بر این است که هر گروه اجتماعی، متناسب با پیشینه تاریخی، ارزش‌ها، باورها و شرایط اجتماعی خود، اقتضائات خاصی دارد و بر اساس آنها، امور مختلف زندگی را مطلوب یا نامطلوب ارزیابی می‌کند. به قول آنتونی گیدنز، «فرهنگ شیوه زندگی اعضای یک جامعه معین - عادات و رسوم آنها، همراه با کالاهای مادی که تولید می‌کنند - می‌باشد» و جوامع مختلف به واسطه تنوع خود دارای فرهنگ‌های متفاوتی هستند (گیدنز، ص. ۵۶). همچنین، گوناگونی فرهنگ انسانی بسیار چشمگیر است. ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت‌های اساسی دارند و اغلب با آنچه مردم جوامع دیگر «طبیعی» می‌پندارند، تفاوت آشکار دارند. هر فرهنگ نیز الگوهای رفتاری خاص خود را دارد که ممکن است برای افرادی که از زمینه‌های فرهنگی دیگری برخوردارند، بیگانه به نظر برسد (همان، ص. ۶۲). بنابراین، فرهنگ صرفاً مجموعه‌ای از آداب، رسوم و نمادها نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده به تعریف مطلوبیت در یک جامعه است. به عبارت دیگر، فرهنگ تعیین می‌کند که افراد و گروه‌های اجتماعی چه چیزی را ارزشمند، مطلوب، شایسته دستیابی و شایسته هزینه کردن منابع بدانند. از این منظر، فرهنگ می‌تواند بر نحوه تعریف رفاه، توسعه، عدالت، مصرف، تولید، همکاری اجتماعی و حتی بر نوع منابعی که یک جامعه برای دستیابی به اهداف خود انتخاب و بسیج می‌کند، تأثیر بگذارد. بنابراین، اگر منابع ملی را صرفاً مجموعه‌ای از امکانات مادی و غیرمادی در دسترس ندانیم و «منبع‌بودگی» را وابسته به هدف و کاربری انسان بدانیم، فرهنگ نیز می‌تواند در تعیین اینکه چه چیزی به‌عنوان منبع شناخته شود و چگونه از آن استفاده شود، نقشی اساسی ایفا کند.

از سوی دیگر، الگوی زندگی سرمایه‌دارانه که از بستر فرهنگی و تاریخی غرب مدرن نشأت گرفته است، خود با اشکالات و محدودیت‌های متعددی مواجه است و نمی‌توان آن را بدون نقد و ارزیابی به‌عنوان تنها مسیر دستیابی به توسعه و رفاه اجتماعی پذیرفت. به عنوان مثال، همان‌طور که علی محمدی بیان می‌کند: «جهانی‌شدن همه‌گیر فرهنگی همراه با تقسیم سهم نامساوی قدرت مابین معدودی از کشورها که بر مرکز قدرت نظارت کامل دارند خواهد بود. علت این تحول ناشی از اقتصاد بازار آزاد است و گسترش فرهنگ اروپامحور بر اساس اقتصاد بازار آزاد چنان موجب عدم تعادل در فرهنگ و اقتصاد جهان شده است که بنا به اظهار رئیس بانک جهانی، بیش از یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون نفر از مردم جهان در حال حاضر در نهایت فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند» (محمدی، ۱۳۸۷). این وضعیت نشان می‌دهد که نظام جهانی و سازوکارهای مبتنی بر بازار آزاد، دست‌کم در شکل موجود خود، الزاماً به توزیع عادلانه فرصت‌ها و منابع و تحقق عدالت اجتماعی منجر نشده است. لذا، نقد الگوهای مسلط توسعه صرفاً به معنای نفی دستاوردهای تمدنی و علمی جوامع غربی نیست، بلکه به معنای تفکیک میان دستاوردهای قابل استفاده و مبانی فرهنگی و ارزشی یک الگو است. به بیان دیگر، می‌توان از دانش، فناوری، تجربه‌های مدیریتی و ظرفیت‌های علمی جهان استفاده کرد، بدون آنکه الزاماً همه مبانی ارزشی و سبک زندگی همراه با آن الگو را پذیرفت. این تفکیک، به‌ویژه در طراحی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، اهمیت اساسی دارد؛ زیرا الگوی بومی پیشرفت باید بتواند ضمن بهره‌گیری از دستاوردهای عمومی و قابل انتقال بشری، بر نظامی از ارزش‌ها و ترجیحات متناسب با فرهنگ و شرایط تاریخی و اجتماعی ایران استوار باشد.

کاری که باید انجام دهیم، بنابراین، این است که ضمن استفاده از دیدگاه‌های انتقادی برای نقد نظریات کلاسیک توسعه و مشخصه‌های آنها - که مقوله منابع را نیز شامل می‌شود - در بعد ایجابی، به سراغ وجوه فرهنگی خود برویم و با تکیه بر ظرفیت‌های مثبت فرهنگی، به ترسیم مختصات فرهنگی الگوی بومی پیشرفت بپردازیم. این مختصات باید از یک سو بتواند در مقام یاری‌رسان الگوی بومی پیشرفت ایفای نقش کند و از سوی دیگر، رابطه‌ای معنادار با مسئله منابع، از جمله انتخاب منابع، اولویت‌بندی آنها، نحوه مصرف و بهره‌برداری از آنها و چگونگی تبدیل ظرفیت‌های بالقوه به منابع بالفعل برقرار سازد. بر این اساس، فرهنگ را می‌توان نه صرفاً به‌عنوان یک متغیر زمینه‌ای، بلکه به‌عنوان یکی از عوامل تولیدکننده مطلوبیت و جهت‌دهنده به نحوه انتخاب و مصرف منابع در نظر گرفت. هر جامعه بر اساس فرهنگ خود، میان نیازها و خواسته‌های مختلف اولویت‌گذاری می‌کند و همین اولویت‌هاست که در نهایت می‌تواند نوع استفاده از منابع و جهت حرکت آن جامعه را مشخص کند. در نتیجه، اگر فرهنگ جامعه‌ای بر مصرف بیشتر و برخورداری مادی فزاینده تأکید کند، بخش مهمی از منابع به سمت افزایش مصرف و تولید کالاهای مصرفی هدایت خواهد شد؛ در حالی که اگر همان جامعه ارزش‌هایی همچون عدالت، قناعت، صرفه‌جویی، مسئولیت اجتماعی و حفظ منابع برای نسل‌های آینده را در نظام فرهنگی خود تقویت کند، نحوه تعریف رفاه و استفاده از منابع نیز متفاوت خواهد بود.

به عنوان مثال، مصرف‌گرایی اکنون جزئی از چارچوب کلی الگوهای اقتصادی سرمایه‌داری در جهان معاصر است و افزایش سطح مصرف، در بسیاری از موارد، به‌عنوان یکی از نشانه‌های رفاه و موفقیت اقتصادی معرفی می‌شود. افزایش مصرف در جامعه ایران نیز تا حدودی می‌تواند به‌عنوان برآیندی از تأثیرپذیری از این روند جهانی مورد توجه قرار گیرد. این در حالی است که در فرهنگ بومی سرزمین ما، با توجه به شرایط اقلیمی و تاریخی ایران، همواره بر صرفه‌جویی و پرهیز از هدررفت منابع تأکید شده است؛ مسئله‌ای که در موضوعاتی همچون خشکسالی، کم‌آبی و ضرورت صرفه‌جویی در مصرف آب اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در مبنای دینی نیز درباره تحریم اسراف، تبذیر و اتلاف منابع، آموزه‌های متعددی وجود دارد. از این منظر، عدالت و صرفه‌جویی می‌توانند به‌عنوان دو مؤلفه فرهنگی مهم در شکل‌دهی به الگوی بومی پیشرفت مورد توجه قرار گیرند. عدالت، نحوه توزیع منابع و برخورداری گروه‌های مختلف اجتماعی از فرصت‌ها و امکانات را جهت می‌دهد و صرفه‌جویی، چگونگی مصرف و حفظ منابع را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ترکیب این دو مؤلفه می‌تواند به تعریف متفاوتی از رفاه منجر شود؛ رفاهی که صرفاً بر افزایش میزان مصرف استوار نیست، بلکه بر برخورداری عادلانه، استفاده بهینه از منابع، جلوگیری از اتلاف و حفظ ظرفیت‌های موجود برای نسل‌های آینده نیز تأکید دارد. در همین چارچوب، برخی مفاهیم موجود در فرهنگ ایرانی-اسلامی را می‌توان دارای ظرفیت مطلوبیت‌آفرینی و جهت‌دهی به رفتارهای فردی و اجتماعی دانست. مفاهیمی همچون عدالت، قناعت، ایثار، برادری، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، کرامت انسان و حفظ امانت الهی، در صورت تبدیل شدن به ارزش‌های اجتماعی و نهادینه‌شدن در رفتار عمومی، می‌توانند بر تعریف جامعه از رفاه، پیشرفت و نحوه استفاده از منابع تأثیر بگذارند. بنابراین، مسئله اصلی صرفاً شناسایی این مفاهیم نیست، بلکه باید بررسی کرد که چگونه می‌توان ظرفیت‌های فرهنگی موجود را از سطح مفاهیم و ارزش‌های انتزاعی به منابع اجتماعی و فرهنگی مؤثر در فرآیند پیشرفت تبدیل کرد. بر این اساس، مطلوبیت‌آفرین بودن فرهنگ را می‌توان یکی از حلقه‌های مهم اتصال فرهنگ، منابع ملی و الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت دانست؛ به این معنا که فرهنگ از یک سو مطلوبیت‌های جامعه را تعریف و اولویت‌های آن را مشخص می‌کند و از سوی دیگر، با جهت‌دهی به رفتار افراد و نهادها، بر شناسایی، تولید، بسیج، تخصیص و مصرف منابع اثر می‌گذارد. در نتیجه، هرگونه مفهوم‌سازی از منابع ملی در چارچوب الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، بدون توجه به نقش فرهنگ در تولید مطلوبیت‌ها و تعیین اولویت‌های اجتماعی، ناقص خواهد بود.

۴. تضادهای سرمایه‌داری و توزیع ناعادلانه منابع

جامعه بورژوازی شرایطی را ایجاد کرده است که تنوع و وفور امکانات مادی، زمینه تداوم حیات آن را فراهم می‌کند؛ اما منافع حاصل از این شرایط به‌طور یکسان در اختیار افراد جامعه قرار

نمی‌گیرد. در واقع، در نظام سرمایه‌داری، به دلیل وجود نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، سطح دسترسی افراد و گروه‌های مختلف به منابع متفاوت است. این مسئله هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی قابل مشاهده است. به عنوان مثال، ایالات متحده آمریکا، در شرایطی که تنها ۶/۴ درصد از جمعیت جهان در آن زندگی می‌کنند، بیش از ۵۵ درصد از سود تجارت جهانی را دریافت می‌کند (محمدی، ۱۳۸۷: ۸۶). در سطح ملی نیز، در هر جامعه‌ای، چنانچه دولت در توزیع منابع به گونه‌ای عمل کند که منابع حیاتی آن جامعه در اختیار عده‌ای خاص قرار گیرد و یا سازوکارهای موجود به پذیرش برتری گروهی بر گروه دیگر منجر شود، منابع ملی نه تنها در خدمت توسعه قرار نخواهند گرفت، بلکه اموال و ثروت‌های جامعه در اختیار گروهی محدود قرار خواهد گرفت. در چنین فضایی، دولت‌ها تحت تأثیر قوانین و سازوکارهای خاصی عمل می‌کنند که می‌تواند به ایجاد بحران در نظام اقتصادی کشور منجر شود (ناظری، ۱۳۹۲ الف: ۲۲۸). از همین رو، در هر الگوی احتمالی پیشنهادی برای پیشرفت، نقش و جایگاه دولت باید مورد توجه جدی قرار گیرد؛ زیرا تصمیمات متنوعی که دولت در خصوص مؤلفه منابع اتخاذ می‌کند و همچنین نحوه ایفای نقش آن در قبال طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی، بر کارایی منابع تأثیرگذار است. این تأثیرگذاری تمامی مراحل مرتبط با منابع، از استخراج و تولید گرفته تا تخصیص، توزیع، مصرف و بازتولید آنها را دربرمی‌گیرد. لذا در اندیشه مارکس، در نظام سرمایه‌داری، با توجه به عناصر و ماهیت این نظام، منابع می‌توانند به تشدید تضادهای طبقاتی و غلبه بیشتر سرمایه بر کار منجر شوند؛ عواملی که در نهایت می‌توانند به گسترش فقر و نابرابری در جامعه بینجامند. آمارهای منتشرشده نیز مؤید روند فزاینده شکاف میان جوامع برخوردار و محروم است.

تحلیل روندهای بلندمدت در توزیع درآمد جهانی میان کشورها نشان می‌دهد که اختلاف درآمد میان کشورهای فقیر و غنی، از نسبت حدود ۳ به ۱ در سال ۱۸۲۰، به ۱۱ به ۱ در سال ۱۹۱۳، ۳۵ به ۱ در سال ۱۹۵۰، ۴۴ به ۱ در سال ۱۹۷۳ و ۷۲ به ۱ در سال ۱۹۹۲ افزایش یافته است (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۳). همچنین، مجله فوربز در سال ۱۹۹۴ اعلام کرد که دارایی ۲۰۰ نفر از ثروتمندان جهان، بیش از مجموع درآمد ۴۱ درصد از کل جمعیت جهان بوده است (همان). افزون بر این، در گزارش کنفرانس ملل متحد در مورد تجارت و توسعه با عنوان «گزارش تجارت و توسعه ۱۹۹۹» نیز اذعان شده است که پیوستن یکباره کشورهای درحال توسعه به نظام مالی و تجاری جهانی، نه تنها الزاماً رشد سریع‌تر را به ارمغان نمی‌آورد، بلکه می‌تواند این کشورها را به سمت کسری موازنه و بی‌ثباتی سوق دهد (همان: ۸۴). مجموع این شواهد، دست‌کم از منظر نقدهای مطرح‌شده نسبت به نظام سرمایه‌داری، نشان‌دهنده وجود نابرابری‌های جدی در توزیع منابع و ثروت در نظام جهانی است. از این منظر، مسئله صرفاً میزان وجود منابع نیست، بلکه نحوه مالکیت، دسترسی، تخصیص و توزیع منابع نیز اهمیت اساسی پیدا می‌کند. به بیان دیگر، فراوانی منابع لزوماً به توسعه منجر نمی‌شود؛ بلکه چگونگی سازمان‌دهی اجتماعی و نهادی برای بهره‌برداری و توزیع آنهاست که تعیین می‌کند منابع در خدمت توسعه عمومی قرار گیرند یا به ابزاری برای تمرکز ثروت و قدرت تبدیل شوند.

از نظر مارکس، راه رسیدن به تغییر در نظام سرمایه‌داری، شکل‌گیری فرایند آگاهی در جامعه است؛ یعنی فرایند تحول «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» و تبدیل طبقه کارگر بی‌شکل و بی‌هویت به طبقه‌ای که به آگاهی طبقاتی مجهز شده است. از این منظر می‌توان چنین تفسیر کرد که بدون وجود آگاهی در هر جامعه و در هر سطحی، امکان تحول و دستیابی به پیشرفت و ترقی با محدودیت جدی مواجه خواهد بود (ناظری، ۱۳۹۲ الف: ۲۲۳). البته، فارغ از مسئله طبقات و آگاهی طبقاتی که در اندیشه مارکس مورد تأکید قرار گرفته است، اگر بر مفهوم «آگاهی» به‌عنوان یک ظرفیت عمومی تمرکز کنیم، می‌توان آن را یکی از مؤلفه‌های مهم در بهره‌برداری کارآمد از منابع ملی دانست. جامعه‌ای که از ظرفیت آگاهی، دانش و مهارت بالاتری برخوردار باشد، امکان بیشتری برای شناسایی منابع، تبدیل ظرفیت‌های بالقوه به منابع بالفعل، افزایش بهره‌وری و جلوگیری از اتلاف منابع خواهد داشت. از این منظر، یکی از راه‌های تقویت این ظرفیت، برنامه‌ریزی برای افزایش بهره‌وری نیروی انسانی از طریق بازنگری در نظام آموزشی و اصلاح هرم آموزشی است؛ زیرا نیروی انسانی آگاه، آموزش‌دیده و برخوردار از مهارت، خود می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع غیرملموس ملی، در شناسایی، تولید و بهره‌برداری از سایر منابع نقش‌آفرینی کند. این موضوع در بخش مفهوم‌سازی منابع ملی، به‌صورت مبسوط‌تر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۵. توسعه، منابع و نگاه پست‌مدرن

پست‌مدرنیسم توانسته است بسیاری از ایده‌ها، اصول و شاخص‌های جدید فرهنگ غربی را با چالش مواجه سازد و چه‌بسا فاز اخیر تحول جوامع غربی را بتوان پاسخی به نقد روشنگری و ناکامی‌ها و ناکارآمدی‌های آن دانست (ناظری، ۱۳۹۲ ب: ۳۸۴). بر اساس آموزه‌های فوکو و سایر پسامدرن‌ها، گفتمان توسعه که بر پایه نفی «دیگری» استوار است، صرفاً برای حفظ سلطه ایجاد شده است. طی این فرایند، واقعیت‌های جوامع «توسعه‌نیافته» در قالب یک گفتمان، پارادایم یا ایدئولوژی، در پیوند با منافع صاحبان قدرت و ثروت در دنیای غرب بازسازی و درواقع تحریف شده‌اند. در این چارچوب، دانشی از جمله در حوزه علوم اجتماعی برای جهان سوم خلق شد که به‌جای کشف حقیقت و شناسایی واقعیت آن‌گونه که بود، واقعیت‌های این جوامع را آن‌گونه که غرب می‌خواست، برای آنها ساخت، پرداخت و بیان کرد و افراد، گروه‌ها و ملت‌های مختلف را به سوژه مطالعه خود تبدیل نمود (حداد، ۱۳۹۲ الف: ۷۷). بر اساس تبارشناسی فوکو، در غیاب معنا، غرب «رژیم‌های حقیقت» خویش را در حوزه جهان سوم پرورانده و از این طریق، هژمونی خود را بر گفتمان‌های فراموش‌شده تحمیل کرده است. همچنین، بر اساس ماهیت رابطه قدرت و دانش، نظریات توسعه بیش از بسیاری از حوزه‌های معرفتی دیگر سیاسی شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که فرهنگ

هژمونیک و ساختارهای نهادینه‌شده استعمار غرب، احکام، قواعد و گزاره‌های آن را مفصل‌بندی کرده است.

بودریار نیز در کتاب معروف «جامعه مصرفی» اشارات مهمی در این زمینه دارد. او تحت تأثیر اندیشه مارکس، در این کتاب به بررسی و نقد مفهوم مصرف و دنیای مدرن می‌پردازد. اگر مارکس در تحلیل خود به مفهوم ازخودیگانگی می‌پردازد و معتقد است که در نظام اجتماعی، مسئله مالکیت ابزارهای تولید مسئله‌ای اساسی است، بودریار بر مفهوم مصرف تأکید می‌ورزد. بودریار مصرف را به مثابه نوعی «نمایش» می‌داند؛ جامعه‌ای که همه‌چیز، از جمله تمام رفتارها و کالبد کنشگران خود را به کالاهای قابل خرید و فروش بدل می‌کند تا نمایش بزرگی ترتیب دهد و از این طریق، نقش تنظیم‌کنندگی نظم اجتماعی را بر عهده گیرد (نقل‌شده در ناظری، ۱۳۹۲: ۳۹۵). بودریار (۱۳۸۳) معتقد است که در جوامع مصرفی جدید، مصرف به هیچ‌وجه صرفاً در جهت ارضای نیازهای واقعی و غیرواقعی افراد جامعه شکل نمی‌گیرد، بلکه مصرف در فرهنگ، ایجادکننده رمزگان عمومی است که در نظام مبادله‌ای گسترش می‌یابد و به مدد همین نظام زبانی است که ابزار تولید و جریان مصرف، ماهیتی عقلانی به خود می‌گیرند (همان).

مارکوزه نیز در کتاب «انسان تک‌ساختی» به همین مسئله اشاره کرده و بیان می‌کند که انسان‌ها متأثر از تبلیغات کالایی، رستگاری خود را در خرید و مصرف بیشتر می‌دانند که نتیجه آن، کار بیشتر است و در نهایت حالتی از ازخودیگانگی در جامعه پدید می‌آید و به شکل‌گیری انسان‌های تک‌ساختی منجر می‌شود (مارکوزه، ۱۳۸۸). البته در آموزه‌های دین اسلام، در قالب قواعد فقهی و اخلاقی مرتبط با تحریم اسراف و اتلاف، به نوعی می‌توان مضامین مشابهی را مشاهده کرد که در بخش‌های بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

ژان بودریار به نوعی به نشانه‌شناسی در فرهنگ معاصر می‌پردازد. او معتقد است که امروزه تقریباً برای هر چیزی، صرفاً دلالت کافی است. اگر به اطراف خویش بنگریم، می‌بینیم که در هر کجا توسط نشانه‌ها و شیوه‌های دلالت احاطه شده‌ایم. با صدای رادیو بیدار می‌شویم، روزنامه می‌خوانیم و غذاهایی می‌خوریم که همگی مملو از دلالت هستند. از نگاه بودریار، زندگی امروزه در چرخش بی‌وقفه نشانه‌ها هدایت می‌شود. آنچه در دنیا اتفاق می‌افتد، مانند اخباری که از تلویزیون به ما می‌رسد، صرفاً روایتی از واقعیت است؛ روایتی که از برخوردها و دسترسی روزنامه‌نگاران و زاویه نگاه آنان شکل می‌گیرد (ناظری، ۱۳۹۲: ۳۹۵). بودریار جهان پست‌مدرن را جهان شبیه‌سازی می‌داند و به همین دلیل به دیزنی‌لند، تلویزیون و واقعیت‌های آمریکا اشاره می‌کند. از نظر بودریار، ما وارد جهان فراواقعی شده‌ایم. به عبارت دیگر، واقعیت تولید می‌شود، اما از قدرت ما خارج است (همان: ۳۹۶). بودریار حتی مقاله‌ای درباره جنگ خلیج فارس در اوایل دهه ۱۹۹۰ نوشت و اشاره کرد که این جنگ کاملاً ساخته و پرداخته رسانه‌ها بود و آنها چنین جنگی را برای ما به تصویر کشیدند. در این وضعیت، شاید تصویر ارائه‌شده از واقعیت، از خود واقعیت واقعی‌تر به نظر برسد.

با این اوصاف، دیگر نمی‌توان با توجه به معرفت پست‌مدرنی، کنترل و مدیریت منابع یا برنامه‌ریزی توسعه را صرفاً در اختیار یک دولت مقتدر مرکزی قرار داد. در معرفت جدید، که در آن نفی حاکمیت کلان‌روایت‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد، قدرت باید در اختیار مردم و نهادهای مدنی نیز قرار گیرد. نکته مهم این است که در عصر کنونی، زندگی انسان تا حد زیادی بر اساس الگوها و بازنمایی‌هایی شکل می‌گیرد که ممکن است ارتباط مستقیمی با واقعیت نداشته باشند. در این مورد، بودریار می‌گوید و انموده سه سطح دارد. سطح اول، نسخه بدلی از واقعیت است که به روشنی قابل تشخیص است. سطح دوم، نسخه بدلی‌ای است که آن‌چنان طبیعی جلوه می‌کند که مرزهای میان واقعیت و بازنمود را محو می‌سازد. سطح سوم، نسخه بدلی‌ای است که واقعیتی از آن خود تولید می‌کند، بدون اینکه ذره‌ای بر واقعیات جهان تکیه داشته باشد. بهترین مثال احتمالاً جهان «واقعیت مجازی» است که توسط رمزگان و زبان کامپیوتری و بنابراین الگوهای ریاضیاتی ایجاد شده و هویت‌هایی مجرد و انتزاعی‌اند. بودریار سطح سوم نموده‌ها را، آنجا که الگو از جهان پیشی می‌گیرد، «حادث واقعی» یا «فراواقعیت» می‌نامد (Lane, 2008: 45؛ نقل شده در ناظری، ۱۳۹۲: ۴۰۶). با توجه به این دیدگاه بودریار، بسیاری از واقعیت‌ها را می‌توان به مثابه غیرواقعی و وانموده تفسیر کرد (ناظری، ۱۳۹۲: ۴۰۷). از این منظر، می‌توان توسعه را در دو سطح متفاوت تحلیل کرد:

سطح اول: هر برنامه‌ریزی در دنیای واقعی که بر اساس دلایل علمی یا واقعی نوشته یا طراحی می‌شود، الزاماً کارکرد واقعی و مورد انتظار را در جهان حقیقی نخواهد داشت. به عنوان مثال، ممکن است تصور شود که اتوماسیون یا پیشرفت در دیجیتالی‌شدن جهان، به توسعه بیشتر کمک می‌کند؛ اما ممکن است آنچه به عنوان داده‌های علمی ارائه می‌شود، با حقیقت تطابق نداشته باشد. در این زمینه، بودریار برای نمونه از اتومبیل‌های باشکوه آمریکایی دهه ۱۹۵۰ یاد می‌کند که به بادگیرهای بزرگ مجهز بودند. وجود این بادگیرها نمادی از سرعت و شتاب بود، درحالی‌که عملاً در رانندگی و حداکثر سرعت تأثیر معکوس داشتند و بی‌فایده بودند. «بادگیرها کارکرد سرعت‌افزای واقعی نداشتند و تنها از سرعت اعجاب‌آور و بی‌اندازه خبر می‌دادند و صرفاً نوعی هیبت را تلقین می‌کردند» (Zurbrugg, 1997: 59؛ نقل شده در ناظری، ۱۳۹۲: ۴۰۷).

فناوری مدرن نیز نه‌لزوماً در راستای پیشرفت حقیقی، بلکه گاه می‌تواند صرفاً جنبه‌ای انتزاعی پیدا کند. این مسئله را می‌توان در کشورهای واردکننده فناوری مشاهده کرد. آنها بر این باورند که با دسترسی به فناوری و گشودن درها به روی آن، می‌توانند در مسیر توسعه قرار گیرند؛ اما در عمل، فناوری‌های انتزاعی ممکن است آنها را به سمت ضدتوسعه سوق دهند. جریان ضدتوسعه نه‌تنها منابع، بلکه همه امکانات را در راستای ابژه‌های انتزاعی مصروف می‌سازد و پیامدهای تخریبی به دنبال خواهد داشت (ناظری، ۱۳۹۲: ۴۰۸). صنعت مونتاژ، حتی با در اختیار گرفتن فناوری آن - چنان‌که در مورد چین نیز مشاهده می‌شود - می‌تواند در برخی موارد در جهت مصرف بی‌رویه منابع قرار گیرد. به عنوان مثال، یکی از مزیت‌های مورد تأکید در مورد تولید چین، توانایی تولید و عرضه

طیف گسترده‌ای از کالاها با قیمت پایین است. همچنین، بسیاری از برندهای مشهور جهان در چین تولید می‌شوند. هرچند این فرایند می‌تواند به انتقال فناوری و افزایش ظرفیت تولیدی منجر شود، اما از سوی دیگر، اگر فلسفه تولید بسیاری از این کالاها متأثر از نگرش مصرف‌گرایانه نظام سرمایه‌داری باشد، افزایش تولید و مصرف لزوماً به معنای افزایش توسعه پایدار نخواهد بود. از این منظر، چین، اگرچه در برخی زمینه‌ها توانسته است حتی از برخی پیشگامان نظام سرمایه‌داری در عرصه تجارت و تولید پیشی بگیرد، اما در مواردی خود نیز درون همان منطق مصرف‌گرایانه قرار گرفته است.

سطح دوم: بودریار در جامعه مصرفی (۱۹۸۸) اظهار می‌دارد که جهان غربی برای حفظ هویت خود تنها به اُبژه‌ها و فناوری نیاز دارد و اساساً باید آنها را به قهرمانان مصرف یا به تعبیر بودریار، «دایناسورهایی» که به‌طرز عجیبی اتلاف و اسراف می‌کنند، در فرهنگ عمومی تبدیل کرد. اما در اینجا یک پیام اخلاقی عبرت‌آموز وجود دارد و آن اینکه مصرف اسراف‌کارانه و زیاده‌روی که منجر به تخریب محیط - هرچند نه لزوماً اقتصاد - می‌شود، نادرست است. درواقع، میان برداشت از انبوهی مصرف در ادبیات پست‌مدرن و مسئله اتلاف منابع می‌توان رابطه مستقیمی برقرار کرد. پست‌مدرنیسم بودریاری ما را به این پرسش وامی‌دارد که آیا توسعه همراه با روند اتلاف و به‌ویژه اتلاف منابع، امری پذیرفتنی و قابل قبول است؟ طبیعتاً بودریار چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد و با مصرفی که در عمومیت خود هزینه‌ها را افزایش داده و منابع را به فرسایش می‌رساند، مخالف است. ایده فرسایش منابع، نکته مهمی است که از نگاه پست‌مدرنی بودریار قابل استنباط است.

مضاف بر این، از دید بودریار، در بعضی مواقع اتلاف یا ضرر نه‌تنها در منطق اجتماعی امری نامعقول نیست، بلکه حتی گاهی عملکردی ضروری نیز پیدا می‌کند. حد بی‌نهایت هزینه در امور تشریفاتی یا بی‌فایده، همانا تولید ارزش و معنا در سطحی فردی و اجتماعی است (نوذری، ۱۳۷۹، نقل‌شده در ناظری، ۱۳۹۲: ب: ۴۰۹). خود بودریار این پرسش را مطرح می‌کند که جامعه بشری به صرفه‌جویی اصالت می‌دهد یا به هزینه و اتلاف؟ چنین چالش اساسی‌ای که پسامدرنیسم پیش می‌کشد، نشان می‌دهد که باید به رابطه میان منابع و توسعه توجه اساسی کرد و تحقق توسعه را به استفاده عقلانی، پایدار و غیراتلافی از منابع پیوند داد. از این منظر، مسئله منابع صرفاً به میزان و حجم آنها محدود نمی‌شود، بلکه نحوه تعریف، انتخاب، تخصیص، مصرف و بازتولید آنها نیز در فرایند توسعه اهمیت پیدا می‌کند.

پست‌مدرنیسم به ما یادآوری می‌کند که توسعه نباید صرفاً در قالب جریانی اقتصادی، ظالم، مخرب یا تشدیدکننده توسعه‌نیافتگی کشورها تعریف شود، بلکه باید سطح مطلوبیت را در حوزه‌ای فراتر از نگاه‌های صرفاً اقتصادی در نظر گرفت. آمارتیا سن (۱۹۹۹) نیز ضمن انتقاد از دیدگاه‌های کلاسیک، در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» تأکید می‌کند که باید نگاه و رویکرد خود را به توسعه تغییر دهیم. نکاتی چند در این کتاب وجود دارد که در قالب نگاه انتقادی به توسعه و مقوله منابع کاربرد دارد:

- توسعه با سنت سازگار است و برای آن جنبه تکمیلی دارد؛ ازاین‌رو، اصلاح تدریجی و گام‌به‌گام اولویت می‌یابد. این سنت می‌تواند فرهنگ بومی و حتی مذهب نیز باشد.
 - آزادی و امکان بهره‌گیری از قابلیت‌های انسانی بر روند توسعه اقتصادی تقدم دارد. بنابراین، دموکراسی و توسعه سیاسی می‌توانند مقدم بر توسعه اقتصادی و تسریع‌کننده آن باشند.
 - در کنار رشد درآمد و صنعت، مواردی همچون آزادی‌های سیاسی و مدنی، آموزش عمومی و بهداشت نیز باید مورد توجه قرار گیرند (سن، ۱۳۸۱)
- در مجموع، در نگاه پست‌مدرن به منابع و توسعه می‌توان موارد زیر را مورد توجه و اولویت قرار داد (ناظری، ۱۳۹۲: ب: ۴۱۵).
- الف- در نگاه پست‌مدرن، توسعه فرایندی صرفاً اقتصادی محسوب نمی‌شود و حتی توسعه اقتصادی نیز نیازمند توسعه در سایر ابعاد است.
- ب - در نگاه پست‌مدرن به توسعه، شاخص‌هایی نظیر فقر، بی‌عدالتی، نابرابری‌های اجتماعی و... مورد توجه ویژه قرار می‌گیرند.
- ج - در نگاه پست‌مدرن به توسعه، هر برنامه عمرانی الزاماً توسعه‌ای محسوب نمی‌شود و اگر یک برنامه توسعه‌ای باعث تخریب یا تهدید طبیعت یا بخش‌هایی از محیط زیست شود، می‌تواند ضد توسعه تلقی گردد.
- د- پست‌مدرنیسم اندیشه روشنگری را به‌خاطر وابستگی بیش از حد به علم و فناوری و نیز سلطه کلان‌روایت‌ها به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد توسعه‌ای که با تخریب منابع و دسترسی بی‌رویه به ابزارهای مصرفی و فناورانه ایجاد شود، الزاماً توسعه مطلوب نیست.
- هـ - در نگاه پست‌مدرن به توسعه و منابع، به نقش و کارکرد فرهنگ‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها، اقوام و گروه‌های مختلف توجه می‌شود. بنابراین، از این زاویه، در رابطه میان منابع و توسعه و به تبع آن، در تخصیص منابع، باید به سهم و اقتضائات خرده‌فرهنگ‌ها توجه ویژه‌ای نمود. این مسئله درواقع به همان بحث ضرورت دخیل کردن اقتضائات فرهنگی در الگوهای پیشرفت مربوط می‌شود.
- در همین راستا و به‌منظور جلوگیری از اتلاف منابع، نگاه پست‌مدرن مزیت‌هایی نیز به همراه خواهد داشت که برخی از آنها به شرح زیر است:
- در نگاه پست‌مدرن به منابع، مشکلات زیست‌محیطی مورد توجه قرار می‌گیرد و هنگامی که از توسعه سخن به میان می‌آید، به مؤلفه‌هایی که باعث تخریب منابع طبیعی می‌شوند، به‌طور جدی پرداخته می‌شود.

- نگاه پست‌مدرن به ایده استفاده بی‌نهایت از منابع برای حداکثرکردن سود، با دیده تردید می‌نگرد و این اعتقاد را تقویت می‌کند که در نظام جهانی باید میان سود و منافع حاصل از منابع و هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی آن تعادل ایجاد شود.
- نگاه پست‌مدرن، نگاهی متکثر، لایه‌لایه و چندوجهی است که به دیدگاه‌ها، عقاید و نظریه‌های مختلف فضای ارائه، بروز و ظهور می‌دهد. درواقع، پست‌مدرن به رشد نهادهای مدنی، احزاب، گروه‌های غیررسمی، آیین‌ها، اقوام بومی و... که در حلقه مرسوم قدرت قرار ندارند، توجه ویژه‌ای دارد. این نگاه با استفاده بی‌حدوحصر از منابع در راستای منافع اقلیت یا رژیم‌های تمامیت‌خواه مخالفت می‌کند.
- پست‌مدرنیسم، نگاه پوزیتیویستی به توسعه را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌سازد. اگر در دوره مدرن این نگاه به لحاظ معرفت‌شناختی مدعی ارائه معنایی عام و جهان‌شمول برای پدیده‌ها بود، پست‌مدرن این ادعا را به چالش می‌کشد و به نگاه هرمنوتیکی و تفسیری به توسعه میدان می‌دهد.
- نگاه پست‌مدرن به توسعه دموکراسی و اینکه منابع باید در برنامه‌ریزی توسعه در اختیار همه اقشار جامعه قرار گیرد، توجه ویژه‌ای دارد. درواقع، اگر منابع در اختیار ثروتمندان جامعه قرار گیرد، در آن صورت بخش اعظمی از جامعه از مواهب زندگی برخوردار نخواهند بود.

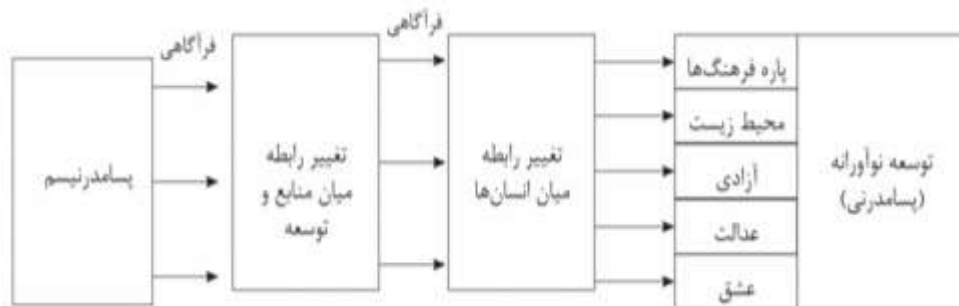
بر اساس مباحث فوق، می‌توان تعاریفی را برای توسعه و منابع ارائه کرد که با رویکرد مورد بحث سازگاری بیشتری داشته باشد:

۱. توسعه، کوششی همه‌جانبه، متنوع و گوناگون است که به تأمین خوشبختی و آرزوهای انسانی توجه دارد، اما تضمین این خوشبختی را منوط به حفظ، مدیریت بهینه و بهره‌ورانه از منابع می‌داند. درواقع، طبق این دیدگاه، توسعه زمانی بالنده، مؤثر و پویا خواهد بود که به تعادل میان انسان و محیط زیست کمک کند.
۲. توسعه، فرایندی پویا و پربازده از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که باید از نظر زیست‌محیطی غیرمخرب و طبیعت‌محور باشد؛ از نظر فرهنگی به همه باورها، عقاید، گروه‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها، آیین‌ها و... توجه داشته باشد؛ از نظر اجتماعی عادلانه، منصفانه و انسان‌محور باشد؛ از نظر فناوری به منابع جایگزین کم‌هزینه و پربازده، مانند استفاده از انرژی خورشیدی به جای سوخت‌های فسیلی، توجه کند؛ و از نظر سیاسی نیز به آزادی‌های فردی، جمعی و گروهی و جنبش‌های مدنی توجه ویژه نماید.

۳. توسعه، فرایندی متحرک، جنبشی، چالش برانگیز، منتقد و ساختارشکن است که به سرعت از نوآوری‌ها و ابداعات در راستای بهره‌وری بیشتر و کاهش صدمات به منابع استفاده می‌کند.
۴. توسعه یعنی صرفه‌جویی در منابع کمیاب، یافتن منابع جدید و تغییر رویه‌هایی که به فرسایش، افت یا کاهش جدی منابع منجر می‌شوند.
۵. توسعه فرایندی است که با ایجاد فراآگاهی در شبکه‌های اجتماعی و تغییر نگاه سنتی و ابزاری انسان‌ها به منابع و محیط پیرامون به دست می‌آید.
۶. توسعه، جریان‌های تکررگرا، چندگانه، ناهمسان و شالوده‌شکن است که با معرفت نسبت‌گرایانه، نظام فکری و ارزشی یک جامعه را مورد بازاندیشی قرار داده و به جای آن، اندیشه‌های متحرک و پویا پیشنهاد می‌دهد. این برداشت، درواقع نقدی بر تمامیت‌گرایی نظریه‌های کلاسیک توسعه است.
۷. توسعه، فرایندی آوانگارد است که با نگاه انتقادی، شالوده باورهای مخرب را به چالش می‌کشد و درصدد ارائه و تبیین نوعی مدرنیسم نوگرا و خلاق مبتنی بر مقتضیات زمان و مکان است. این فرایند دارای ویژگی‌هایی است که در تغییر نگرش نسبت به محیط زیست، استفاده از منابع و... مؤثر خواهد بود:

- حال‌نگر و معطوف به آینده، خلاق، نوآور و همواره در حال تغییر؛
- در جست‌وجوی فناوری نه صرفاً متناسب با نیازهای ثانویه بشر، بلکه متناسب با ضرورت‌های حفظ حیات انسان و طبیعت؛
- توجه به مؤلفه‌های زیبایی‌شناختی، عشق، معنا و کیفیت زندگی.

در مجموع، آنچه از این بحث برای مسئله اصلی پژوهش حاضر اهمیت دارد، آن است که منابع را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای ثابت از عناصر مادی و اقتصادی دانست. تعریف و کارکرد منابع در نسبت با نیازها، ارزش‌ها، فرهنگ، ساختار اجتماعی، دانش، قدرت و اهداف یک جامعه شکل می‌گیرد. از این‌رو، در تدوین یک الگوی بومی پیشرفت، نمی‌توان صرفاً منابعی را که در نظریه‌های کلاسیک توسعه مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، مبنا قرار داد؛ بلکه باید ظرفیت‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، دینی، جغرافیایی و انسانی هر جامعه نیز به‌مثابه ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل منبع‌بودگی مورد توجه قرار گیرند. این نکته، زمینه نظری لازم را برای ورود به بحث مفهوم‌سازی منابع ملی بر اساس الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت فراهم می‌کند.



نمودار شماره ۳. نقش گفتمان پست‌مدرنیسم در تحقق توسعه نوآورانه

اگر در مدرنیسم، توسعه عقلانی و ابزاری در مواردی به بهره‌برداری بی‌رویه و در نتیجه، تخریب و نابودی منابع منجر شده است، در نگاه پست‌مدرن، رویکردهایی که در تقابل با محیط زیست و پایداری منابع قرار گیرند، با نقد جدی مواجه می‌شوند. از همین رو، پیشرفت بی‌رویه فناوری نیز مورد نقد قرار می‌گیرد و این پرسش اساسی مطرح می‌شود که این میزان پیشرفت تا کجا، برای چه هدفی و به چه قیمتی باید ادامه یابد؟ زیرا پیشرفت فناورانه، اگر بدون توجه به پیامدهای انسانی و زیست‌محیطی دنبال شود، می‌تواند آثار تخریبی فراوانی بر محیط زیست بر جای گذارد و موجب ناپایداری منابع، به‌ویژه منابع طبیعی، شود. بنابراین، مسئله صرفاً میزان پیشرفت فناوری نیست، بلکه جهت، هدف، پیامد و نحوه استفاده از فناوری نیز باید در ارزیابی فرایند توسعه مورد توجه قرار گیرد.

پست‌مدرنیسم با این رهیافت نشان می‌دهد که توسعه را نفی نمی‌کند، بلکه درصدد بازتعریف آن و ارائه تصویری متفاوت از توسعه است؛ توسعه‌ای که طبیعت را تخریب نکند، عدالت توزیعی در آن رعایت شود، انسان‌ها به ابزار تولید و مصرف تقلیل نیابند، آگاهی و مسئولیت‌پذیری در استفاده از مواهب طبیعی در جامعه تقویت شود و روابط انسانی از روابط صرفاً ابزاری فراتر رود و بر ارزش‌هایی همچون همدلی، محبت، معنا و پیوند انسانی استوار شود. از این منظر، نگاه پست‌مدرن به منابع، صرفاً بر حفظ منابع مادی و طبیعی تأکید ندارد، بلکه منابع غیرمادی و نامحسوس، ارزشی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی را نیز در فرایند توسعه واجد اهمیت می‌داند. به عبارت دیگر، هرچه توسعه از منطق صرفاً ابزاری و اقتصادی فاصله گرفته و به ارزش‌های انسانی، فرهنگی و اجتماعی توجه بیشتری کند، زمینه برای شناسایی و تقویت منابع نامحسوس و ارزشی فراهم‌تر خواهد شد. این نکته با رویکرد اصلی پژوهش حاضر نیز ارتباط مستقیم دارد؛ زیرا در مفهوم‌سازی منابع ملی بر اساس الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، بخشی از ظرفیت‌های منبع‌بودگی را باید در فرهنگ، ارزش‌ها، باورها، سرمایه اجتماعی، هویت، دانش و دیگر ظرفیت‌های غیرمادی جامعه ایرانی جست‌وجو کرد.

۶. اصلاح الگوی مصرف و رهایی از چرخه مصرف گرایی

در جوامع مصرفی جدید، مصرف به هیچ وجه صرفاً در جهت ارضای نیازهای واقعی افراد و جامعه شکل نمی‌گیرد، بلکه تا حد زیادی در بستر فرهنگ و نظام معنایی حاکم بر جامعه تعریف می‌شود. فرهنگی که از طریق ایجاد رمزگان عمومی در نظام مبادله، به فرایند تولید و مصرف جهت می‌دهد و از طریق همین سازوکار، الگوی مصرف را واجد نوعی ماهیت عقلانی و مشروع جلوه می‌دهد. در این میان، حتی چارچوب مفهومی همین عقلانیت نیز متأثر از همان فرهنگ و نظام معنایی است. بدین ترتیب، فرهنگ، تولید، مصرف و فناوری در شبکه‌ای به هم پیوسته قرار می‌گیرند و مجموعه‌ای را شکل می‌دهند که نه تنها الگوی مصرف را تولید و بازتولید می‌کند، بلکه به تداوم آن نیز یاری می‌رساند. از این رو، اصلاح الگوی مصرف مستلزم تغییر در سطحی فراتر از رفتار فردی و توجه به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و معنایی تولیدکننده مصرف است. در این راستا، می‌توان چند محور اساسی را مورد توجه قرار داد:

۶-۱. بازیابی واقعیت و بازشناسی نیازهای واقعی

ضمن بهره‌گیری از فناوری و دستاوردهای علمی، کاربرد فناوری و برنامه‌ریزی برای استفاده از آن باید بر مبنای واقعیت‌های عینی و در راستای پیشرفت واقعی صورت گیرد، نه بر اساس روایت‌ها، نیازهای کاذب و تصاویری که از واقعیت ساخته و بازنمایی می‌شوند. در چنین شرایطی، حتی اگر مصرف برخی منابع تجدیدنپذیر اجتناب‌ناپذیر باشد، دست‌کم این منابع برای پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی و اهداف ضروری و توسعه‌زا مورد استفاده قرار خواهند گرفت، نه برای تأمین نیازهای کاذب و مصرف نمایشی.

در این فرایند، رجوع انتقادی به سنت و فرهنگ بومی نیز می‌تواند یکی از راهکارهای مهم برای بازشناسی نیازهای واقعی و اصلاح الگوی مصرف باشد. سنت، صرفاً مجموعه‌ای از رفتارهای متعلق به گذشته نیست، بلکه می‌تواند حامل مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها و تجربه‌های تاریخی در زمینه نحوه استفاده از منابع باشد. از این رو، می‌توان با مطالعه و بازخوانی سنت‌های ایرانی و اسلامی، هم الگوهای مناسب مصرف و هم قواعد و هنجارهای ناظر بر مصرف منابع را شناسایی و متناسب با شرایط امروز بازتعریف کرد. در واقع، یکی از مسیرهای مفهوم‌سازی منابع ملی در الگوی بومی پیشرفت، می‌تواند شناسایی همین ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی و تبدیل آنها به اصول راهنمای رفتار اقتصادی و اجتماعی باشد. این موضوع در بخش‌های بعدی، در بحث ظرفیت‌های فرهنگی و منابع نامحسوس، با تفصیل بیشتری بررسی خواهد شد.

۶-۲. ترویج آزادی واقعی و افزایش آگاهی

اصلاح الگوی مصرف بدون افزایش آگاهی و فراهم کردن امکان انتخاب آگاهانه دشوار خواهد بود. آزادی واقعی زمانی تحقق می‌یابد که افراد بتوانند نیازهای حقیقی خود را از نیازهای القاشده و ساخته شده توسط نظام تبلیغاتی و مصرفی تشخیص دهند و درباره شیوه مصرف خود تصمیم آگاهانه بگیرند. از این منظر، افزایش آگاهی راستین، تقویت قدرت تحلیل و نقد تبلیغات، و توانایی تشخیص نیازهای واقعی از نیازهای کاذب، از الزامات رهایی از چرخه مصرف‌گرایی است.

در این میان، بازشناخت سنت، توجه به خرده‌فرهنگ‌ها و به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نیازهای انسان‌ها در همه جوامع و فرهنگ‌ها یکسان نیست و نمی‌توان الگوی مصرفی واحدی را به همه جوامع تعمیم داد. توجه به خرده‌فرهنگ‌ها می‌تواند زمینه را برای شناخت نیازهای واقعی گروه‌های مختلف اجتماعی فراهم کند و مانع از آن شود که نیازهای تولیدشده در یک فرهنگ خاص، به عنوان نیازهای جهان‌شمول بر سایر جوامع تحمیل شود. بنابراین، رهایی از چرخه مصرف‌گرایی صرفاً به معنای کاهش مصرف نیست؛ بلکه به معنای تغییر نسبت انسان با مصرف و منابع است. در الگوی مطلوب، مصرف باید از یک هدف به یک وسیله تبدیل شود؛ وسیله‌ای برای تأمین نیازهای واقعی، ارتقای کیفیت زندگی و تحقق پیشرفت، نه عاملی برای تولید نیازهای کاذب، اتلاف منابع و بازتولید چرخه بی‌پایان مصرف. از این منظر، اصلاح الگوی مصرف می‌تواند به یکی از مؤلفه‌های مهم الگوی بومی پیشرفت تبدیل شود؛ الگویی که در آن صرفه‌جویی، عدالت، آگاهی، مسئولیت‌پذیری، حفظ منابع و توجه به نیازهای واقعی انسان در کنار بهره‌گیری از علم و فناوری قرار می‌گیرند.

۷. ارتباط فرهنگ با دین و آموزه‌های دینی

دانشمندان دینی، به‌ویژه اندیشمندان مسلمان، و همچنین جامعه‌شناسان، تلاش کرده‌اند تعریف جامع و دقیقی از دین ارائه کنند. در این میان، یکی از پرسش‌های اساسی آن است که آیا اساساً دین یک نهاد اجتماعی است یا مقوله‌ای فراتر از نهادهای اجتماعی که نمی‌توان آن را صرفاً در قالب یک نهاد اجتماعی تعریف کرد. با این حال، آنچه در چارچوب پژوهش حاضر اهمیت بیشتری دارد، تبیین مفهوم «دین حق» و نسبت آن با فرهنگ و نظام ارزشی جامعه است. «دین مجموعه‌ای است از باورهای قلبی و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها» که در بخش باورها، اعتقاد به یگانگی خداوند و صفات جمال و جلال او، اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد قرار دارد که از آن به «اصول دین» یا «اصول عقاید» تعبیر می‌شود؛ و در بخش رفتارها نیز کلیه رفتارهای متناسب با این باورها که برحسب اوامر و نواهی الهی و به‌منظور پرستش و بندگی خدای متعال انجام می‌گیرد، قرار دارد که از این بخش به عنوان «فروع دین» یاد می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۵). در مقابل، هرچند تعاریف

متعددی از فرهنگ از سوی جامعه‌شناسان و اندیشمندان ارائه شده است، در اینجا می‌توان سه گونه تعریف از فرهنگ را مورد توجه قرار داد:

یک: فرهنگ به‌عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، اخلاق و رفتارهای متأثر از آنها، و همچنین آداب، رسوم و عرف یک جامعه معین تعریف می‌شود.

دو: در گونه‌ای دیگر از تعاریف، آداب و رسوم شالوده اصلی فرهنگ تلقی می‌شود و صرفاً ظواهر رفتاری، بدون در نظر گرفتن پایه‌های اعتقادی آنها، به‌عنوان فرهنگ یک جامعه معرفی می‌گردد.

سه: فرهنگ به‌عنوان عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد شناخته می‌شود.

در تعریف نخست از فرهنگ، از آنجاکه فرهنگ هم شامل باورهای قلبی دینی و غیردینی و هم شامل رفتارها، اخلاق، آداب و رسوم دینی و غیردینی است، دین، که عبارت است از مجموعه‌ای از باورهای قلبی و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها، می‌تواند جزء فرهنگ و زیرمجموعه‌ای از آن تلقی شود. با توجه به تعریف دوم نیز، از آنجاکه ظواهر رفتار و آداب و رسوم به‌عنوان فرهنگ شناخته می‌شوند، رابطه دین و فرهنگ همچون دو مجموعه‌ای که تنها در بخشی از اعضای خود اشتراک دارند، قابل شناسایی است. از این‌رو، در این دیدگاه، نه دین به‌طور کامل جزء فرهنگ است و نه فرهنگ زیرمجموعه‌ای از دین به شمار می‌آید. اما برای بررسی تعریف سوم، لازم است مفهوم «معنادار بودن زندگی انسان» اندکی روشن شود. در مقایسه رفتار انسان‌ها با حیوانات می‌توان دریافت که با وجود برخی تفاوت‌های شکلی، ماهیت بخشی از رفتارهای آنها مشابه است. برای مثال، انسان و حیوان هر دو هنگام گرسنگی به دنبال غذا می‌روند و با خوردن آن نیاز خود را برطرف می‌کنند. اما با وجود این تشابه فیزیکی در عمل، رفتار انسان می‌تواند واجد بار ارزشی مثبت یا منفی باشد. برای مثال، اگر انسانی غذای دیگری را بدزدد و با آن گرسنگی خود را برطرف کند، رفتار وی صرفاً یک عمل فیزیکی برای رفع گرسنگی نیست، بلکه از منظر اخلاقی و اجتماعی، دزدی، غصب و تجاوز به حقوق دیگری تلقی می‌شود و بار ارزشی منفی پیدا می‌کند.

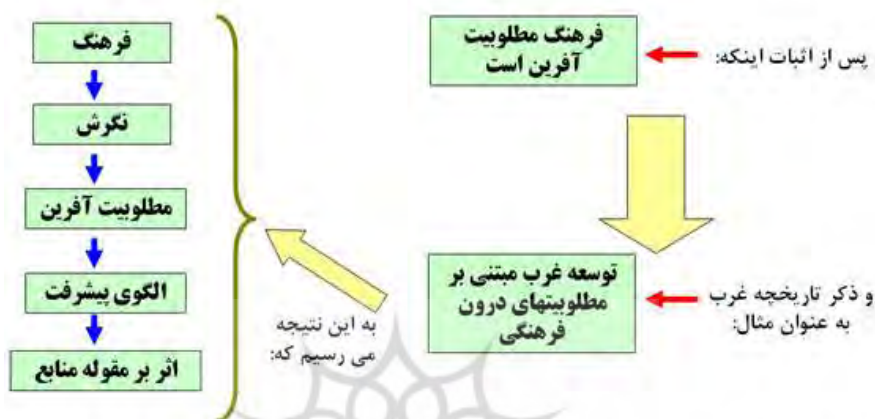
همین مسئله درباره بسیاری دیگر از رفتارهای انسانی نیز صادق است؛ رفتارهایی که در یک جامعه دینی ممکن است واجد ارزش مثبت یا منفی باشند. نکته حائز اهمیت در این میان آن است که چرا انسان‌ها در جوامع دینی، افزون بر اموری که سایر انسان‌ها نیز آنها را خوب یا بد می‌دانند، برای برخی امور ارزش مثبت یا منفی قائل‌اند. به بیان دیگر، منشأ خوبی و بدی و مبنای ارزش‌گذاری رفتارهای انسانی چیست؟ یکی از مهم‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مسائل فلسفی نیز همین پرسش است که آیا ارزش‌ها ناشی از قراردادهای اجتماعی‌اند یا از امور واقعی و تکوینی سرچشمه می‌گیرند؟ آیا معناداری امور ارزشی حاصل قرارداد و توافق انسان‌هاست یا ریشه در واقعیت‌هایی دارد که عقل و وحی انسان را به سوی آنها هدایت می‌کنند؟ بدیهی است که این دو نگرش می‌توانند دو فرهنگ متفاوت ایجاد کنند: نخست، فرهنگی که معناداری ارزش‌ها را تابع قرارداد اجتماعی می‌داند و

در نتیجه، اخلاق و امور ارزشی را نسبی، متغیر و تابع امیال و خواسته‌های انسانی تلقی می‌کند؛ و دوم، فرهنگی که معناداری ارزش‌ها را تابع امور واقعی و مستقلی می‌داند که فارغ از خوشایند یا ناخوشایند انسان‌ها وجود دارند. بر اساس نگرش دوم، این واقعیت‌ها در متن عالم هستی ریشه دارند و انسان می‌تواند با بهره‌گیری از عقل و وحی آنها را شناسایی کند؛ بنابراین، با تغییر ذائقه و خواست انسان‌ها، اصل و حقیقت آنها تغییر نمی‌کند.

بر این اساس، معناداری زندگی انسان تا حد زیادی برگرفته از نحوه نگرش او به جهان و انسان، یا به تعبیر دیگر، تابع «جهان‌بینی» و «انسان‌شناسی» اوست. جهان‌بینی به نوبه خود «نظام عقیدتی» را شکل می‌دهد و نظام عقیدتی نیز «نظام ارزشی» را پدید می‌آورد. از سوی دیگر، افعال اختیاری انسان تابع اراده او هستند و اراده انسان نیز در پرتو نوع نگرش و نظام ارزشی مورد قبول او شکل می‌گیرد. بنابراین، رفتارهای انسان نیز تا حد زیادی تابع نظام ارزشی پذیرفته‌شده از سوی او خواهد بود. لذا، دین در جامعه دینی صرفاً مجموعه‌ای از مناسک و احکام فردی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین عوامل معنابخش و جهت‌دهنده به زندگی فردی و اجتماعی است و از این حیث، کارکردهایی پیدا می‌کند که به فرهنگ نزدیک می‌شود. دین با ارائه جهان‌بینی، نظام اعتقادی و نظام ارزشی، در تعیین آنچه مطلوب، نامطلوب، ارزشمند یا بی‌ارزش تلقی می‌شود، نقش اساسی ایفا می‌کند و از این طریق بر رفتار فردی و اجتماعی و حتی بر نحوه مواجهه جامعه با منابع، قدرت، ثروت، طبیعت و فرایند پیشرفت اثر می‌گذارد. از این‌رو، در چارچوب پژوهش حاضر، فرهنگ را نمی‌توان صرفاً در سطح آداب و رسوم یا ظواهر رفتاری جامعه مورد بررسی قرار داد؛ بلکه باید لایه‌های عمیق‌تر معنایی، اعتقادی و ارزشی فرهنگ را نیز در نظر گرفت. به‌ویژه آنکه اگر هدف، دستیابی به یک الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت باشد، نمی‌توان الگوی مطلوبیت‌ساز آن را صرفاً از الگوهای اقتصادی و توسعه‌ای موجود اقتباس کرد. بلکه لازم است ظرفیت‌های فرهنگی، دینی، تاریخی و اجتماعی جامعه ایرانی شناسایی و در فرایند مفهومی سازی الگوی پیشرفت به کار گرفته شوند. بر این اساس، فرهنگ اسلامی - ایرانی می‌تواند به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع نامحسوس و ارزشی الگوی پیشرفت مطرح شود؛ زیرا این فرهنگ، از یک سو، واجد مجموعه‌ای از آموزه‌های دینی درباره عدالت، قناعت، پرهیز از اسراف و اتلاف، کرامت انسان، مسئولیت اجتماعی، تعاون و برادری است و از سوی دیگر، تجربه تاریخی و فرهنگی ایران نیز مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، دانش‌های بومی و شیوه‌های مواجهه با منابع و محیط اجتماعی و طبیعی را در خود جای داده است. ترکیب این دو حوزه می‌تواند مبنایی برای شناسایی و تعریف بخشی از منابع ملی غیرمادی و همچنین برای تعیین جهت مطلوبیت در الگوی بومی پیشرفت فراهم آورد.

در مقاله حاضر، فرهنگ صرفاً یکی از متغیرهای مؤثر بر پیشرفت نیست، بلکه بخشی از زیرساخت تولید مطلوبیت و تعریف‌کننده جهت پیشرفت تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، اگر قرار باشد منابع ملی در خدمت پیشرفت قرار گیرند، پیش از تعیین نوع منابع و شیوه بهره‌برداری از آنها باید

مشخص شود که «پیشرفت مطلوب» از منظر جامعه مورد مطالعه چیست و چه نظام ارزشی‌ای مطلوبیت آن را تعیین می‌کند. در الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت، این مطلوبیت می‌تواند برآمده از تعامل میان آموزه‌های دینی و ظرفیت‌های تاریخی و فرهنگی ایران باشد؛ از این رو، فرهنگ متشکل از زیرساخت‌های دینی و ایرانی می‌تواند به عنوان یکی از موتورهای محرکه مطلوبیت‌ساز و جهت‌دهنده به انتخاب، سازمان‌دهی و بهره‌برداری از منابع ملی مورد توجه قرار گیرد.



حال اگر به این نتیجه برسیم که بین دین و فرهنگ هم رابطه‌ای وجود دارد بسته به نوع این رابطه، دین هم در فرآیند نگاه به مقوله منابع وارد می‌شود



۸. نگاه دین اسلام به پیشرفت با تمرکز بر مقوله منابع

در این قسمت، چند قاعده فقهی و آموزه اقتصادی - اجتماعی اسلام در خصوص شیوه استفاده از منابع در اختیار مسلمانان بررسی می‌شود. هدف از این بررسی، صرفاً بیان احکام فقهی نیست؛ بلکه تلاش می‌شود ظرفیت‌های موجود در این آموزه‌ها برای مفهومی سازی مطلوبیت‌ها و تعیین نحوه انتخاب، تخصیص، مصرف و بهره‌برداری از منابع در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت شناسایی شود. به بیان دیگر، قواعد و آموزه‌های مورد بحث می‌توانند بخشی از مبانی هنجاری الگوی مطلوب استفاده از منابع را تشکیل دهند. سه ضابطه که در فقه با عناوین قاعده عدم اتلاف، قاعده عدم تسبیب و قاعده لاضرر شناخته می‌شوند، با رویکردی سلبی - ایجابی، از یک سو مانع از وارد آمدن زیان و اتلاف منابع می‌شوند و از سوی دیگر، زمینه حفاظت از منافع اقتصادی و اجتماعی جامعه و اطمینان بیشتر برای گسترش فعالیت‌های اقتصادی را فراهم می‌کنند. از این منظر، این قواعد می‌توانند در بحث منابع و تعیین حدود بهره‌برداری از آنها کاربرد قابل توجهی داشته باشند (همان: ۶۱).

۸-۱. اتلاف و قاعده عدم اتلاف

اتلاف زمانی رخ می‌دهد که منفعت یا مطلوبیت نهایی یک کالا برای دارنده آن به صفر رسیده باشد، اما همان کالا همچنان برای جامعه دارای منفعت باشد. برای مثال، اگر فردی لباس مستعمل خود را دور بیندازد، گفته می‌شود آن را تلف کرده است؛ زیرا اگرچه پوشیدن آن لباس برای صاحبش دیگر مطلوبیتی ندارد، می‌توانست آن را به شخص دیگری بدهد یا برای کاربرد دیگری مورد استفاده قرار دهد. بنابراین، در این وضعیت، منفعت نهایی خصوصی لباس صفر شده، اما منفعت نهایی اجتماعی آن همچنان مثبت است؛ زیرا کالا هنوز به نوعی قابل استفاده است. بر همین اساس، هنگامی که یک نهاده تولیدی تلف می‌شود که ارزش تولید نهایی خصوصی آن صفر شده باشد، در حالی که ارزش تولید نهایی آن برای جامعه همچنان مثبت باشد، می‌توان از تحقق اتلاف سخن گفت (همان: ۶۱). لذا، قاعده عدم اتلاف صرفاً ناظر بر اموال و دارایی‌های شخصی نیست، بلکه می‌تواند در سطح منابع ملی نیز مورد توجه قرار گیرد. به این معنا که هرگاه یک منبع، اعم از مادی یا غیرمادی، همچنان دارای ظرفیت استفاده اجتماعی باشد، کنار گذاشتن یا نابود کردن آن بدون توجه به ظرفیت‌های بالقوه آن، می‌تواند در چارچوب مفهوم اتلاف مورد بررسی قرار گیرد. این نکته به ویژه درباره منابع تجدیدناپذیر، منابع انسانی، دانش، سرمایه اجتماعی و سایر منابع نامحسوس اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا از دست رفتن برخی از این منابع ممکن است به آسانی قابل جبران نباشد.

۸-۲. اسراف و قاعده عدم تسبیب

اسراف در فعالیت‌های اقتصادی به معنای افراط و تجاوز از حد میانه و اعتدال است و می‌تواند هم در رفتارهای مصرفی و هم در فعالیت‌های تولیدی رخ دهد. در بیش از ۲۵ آیه قرآن کریم، از اسراف نهی شده است. اسراف زمانی رخ می‌دهد که مطلوبیت نهایی مصرف یک کالا برای فرد کمتر از مطلوبیت اجتماعی آن باشد، یا ارزش تولید نهایی یک نهاده برای فرد کمتر از ارزش تولید نهایی همان نهاده برای جامعه باشد. هرچه فاصله میان مطلوبیت نهایی شخصی و اجتماعی مصرف یک کالا بیشتر شود، میزان اسراف نیز افزایش می‌یابد. در واقع، بالاترین درجه اسراف، تلف کردن است که در آن، مطلوبیت نهایی کالا یا ارزش تولید نهایی نهاده برای فرد به صفر می‌رسد. تحریم اسراف سبب می‌شود تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در تصمیم‌گیری‌های خود، منافع و هزینه‌های اجتماعی و نه صرفاً منافع شخصی را مورد توجه قرار دهند. بدین ترتیب، مصلحت جامعه به یکی از ملاک‌های تصمیم‌گیری تبدیل می‌شود و منافع فردی نمی‌تواند به‌تنهایی تعیین‌کننده نحوه استفاده از منابع باشد.

با پیشرفت و توسعه اقتصادی جامعه، متوسط درآمد خانوار افزایش می‌یابد و در پی آن، حد نصاب و کفایت مصرف نیز تغییر می‌کند. بنابراین، حدود مفاهیمی همچون اسراف و اتلاف می‌تواند متناسب با امکانات تولیدی و مصرفی جامعه در دوره‌های مختلف تغییر کند. باین حال، در یک جامعه اسلامی، تا زمانی که شمار خانوارهای برخوردار از درآمد کمتر از حد کفایت به میزان قابل توجهی وجود دارد، مصرف فراتر از حد کفایت نمی‌تواند بدون توجه به وضعیت عمومی جامعه توجیه شود و می‌تواند مصداق اسراف تلقی گردد (همان: ۲۱۳). اگر از زاویه‌ای دیگر به این قاعده نگریسته شود، می‌توان از آن در نقد برخی مناسبات حاکم بر نظام سرمایه‌داری جهانی نیز بهره گرفت. در نظام تقسیم کار جهانی، کشورها در جایگاه‌های متفاوتی قرار می‌گیرند و برخی در مرکز، برخی در موقعیت‌های میانی و برخی دیگر در پیرامون این نظام قرار می‌گیرند و هر یک به تولید کالاها و خدمات خاصی می‌پردازند. صرف‌نظر از نقدهای نظری وارد بر این نظام، می‌توان پرسید آیا هر نوع تولید یا مصرفی که در چارچوب این تقسیم کار جهانی از توجیه اقتصادی برخوردار باشد، لزوماً از منظر الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت نیز مطلوب است؟ برای مثال، ممکن است تولید یک کالای مصرفی در چارچوب نظام بازار جهانی توجیه اقتصادی داشته باشد، اما تولید آن مستلزم مصرف قابل توجه منابع مادی، انسانی، انرژی یا محیط‌زیستی یک کشور باشد، در حالی که آن کالا پاسخ‌گوی یک نیاز واقعی و اولویت‌دار جامعه نباشد. در چنین شرایطی، صرف برخورداری از توجیه اقتصادی نمی‌تواند برای مشروعیت‌بخشی به مصرف منابع کافی باشد. بلکه باید نسبت میان منابع مصرف‌شده، نیاز واقعی، منافع اجتماعی و اهداف بلندمدت پیشرفت نیز مورد ارزیابی قرار گیرد. از این منظر، ممکن است فعالیتی که در منطق بازار جهانی سودآور است، از منظر الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت مصداق استفاده نامطلوب، اسراف یا حتی اتلاف منابع ملی تلقی شود. بنابراین، یکی از نتایج مهم این بحث

آن است که توجیه اقتصادی به تنهایی نمی تواند معیار کافی برای تخصیص منابع ملی باشد؛ بلکه معیارهای اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، زیست محیطی و دینی نیز باید در ارزیابی نحوه استفاده از منابع دخالت داده شوند.

۸-۳. قاعده لا ضرر

بر اساس قاعده لا ضرر، وارد کردن زیان به دیگری در فعالیتهای تولیدی یا انتفاعی مجاز نیست (همان: ۶۳). دامنه این قاعده را می توان در تحلیل نحوه بهره برداری از منابع طبیعی و محیط زیست نیز مورد توجه قرار داد؛ زیرا استفاده یک فرد، بنگاه یا نهاد از منابع نباید به گونه ای باشد که موجب ورود زیان جدی به دیگران یا نسل های آینده شود. از این منظر، قاعده لا ضرر می تواند در کنار مفهوم عدالت مبنایی برای ارزیابی برخی پروژه های صنعتی، اقتصادی و عمرانی قرار گیرد؛ از جمله پروژه هایی که ممکن است در کنار منافع اقتصادی، پیامدهایی همچون تخریب منابع طبیعی، آلودگی محیط زیست، کاهش منابع آب یا برهم خوردن تعادل های اکولوژیک را به دنبال داشته باشند. همچنین می توان از این قاعده برای نقد فعالیتهای تولیدی و کشاورزی ای بهره گرفت که با هدف تأمین نیازهای غیرواقعی یا مصرف های غیرضروری، موجب تخریب منابع و برهم خوردن تعادل محیط زیست می شوند.

۸-۴. اصول حاکم بر مصرف منابع در اسلام

در خصوص مصرف منابع و نظریه مصرف، سه اصل موضوعه را می توان مورد توجه قرار داد که عبارت اند از: حب خداوند، رضای خداوند و مطلوبیت. این سه اصل در کنار قواعدی همچون عدم اتلاف، عدم اسراف و لا ضرر، می توانند چارچوبی هنجاری برای تحلیل رفتار مصرفی در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت فراهم آورند.

۸-۴-۱. اصل حب خداوند

پایه این اصل را می توان در مباحث علامه طباطبائی در تفسیر المیزان جست و جو کرد. انسان در درون خود حقیقتی را احساس می کند که از آن با عنوان «حب» و علاقه یاد می شود. انسان نسبت به غذا، همسر، مال، جاه و علم احساس محبت می کند؛ زیرا مصرف کالاها و بهره گیری از امور مختلف می تواند نیازهای قوای انسانی را برطرف کرده و زمینه کمال او را فراهم سازد. علاقه به خداوند نیز از همین رابطه حب و میل به کمال ناشی می شود؛ زیرا خداوند وجود هستی بخش، نعمت دهنده و کمال آفرین است و انسان موجودی محدود و نیازمند به ذات نامتناهی است (همان: ۱۹۳). بر مبنای وجود رابطه حب میان کالاها و خدمات مختلف یا محبوب های انسان که کمال آفرین

تلقی می‌شوند و خود انسان که طالب این کمالات است، فرد از میان کالاهای و خدمات مختلف و با توجه به محدودیت‌های خود، به‌گونه‌ای انتخاب می‌کند که محبت و بهره‌مندی از آنها را به حداکثر برساند. این اصل با جهان‌بینی اسلامی و رابطه‌ای که در آن میان انسان، خداوند و طبیعت برقرار می‌شود، سازگاری دارد (همان: ۱۹۴). از این منظر، مصرف در الگوی اسلامی صرفاً یک رفتار اقتصادی برای ارضای نیاز مادی نیست، بلکه می‌تواند درون یک نظام معنایی گسترده‌تر تعریف شود که در آن، نحوه مصرف و انتخاب کالاها با غایت و کمال انسانی ارتباط پیدا می‌کند.

۸-۴-۲. اصل رضای خداوند

اصل به‌دست آوردن رضای خداوند، به این معناست که انتخاب نوع مصرف کالاها و خدمات از سوی مصرف‌کنندگان با هدف به حداکثر رساندن رضایت الهی صورت گیرد. این اصل که در آموزه‌های اسلامی جایگاه مهمی دارد، هدف بندگان صالح خداوند تلقی می‌شود. در این چارچوب، رضایت فرد و رضایت خداوند در بهره‌جویی از نعمت‌ها، کالاها و خدمات در تقابل ضروری با یکدیگر قرار نمی‌گیرند؛ بلکه بهره‌مندی مشروع و مسئولانه از نعمت‌ها می‌تواند در مسیر رضای الهی قرار گیرد (همان: ۱۹۴). در واقع، وارد کردن رضایت خداوند به‌عنوان یکی از انگیزه‌های اصلی رفتار انسان مسلمان، می‌تواند الگوی متفاوتی از رفتار اقتصادی ایجاد کند؛ الگویی که در آن، مطلوبیت فردی با مسئولیت اخلاقی و اجتماعی پیوند می‌خورد. از این منظر، حداکثر کردن مطلوبیت دیگر نمی‌تواند به معنای افزایش نامحدود مصرف باشد، بلکه باید در چارچوب ارزش‌های دینی و محدودیت‌های اخلاقی و اجتماعی تعریف شود. منظور کردن حداکثر رضایت خداوند به‌عنوان یکی از انگیزه‌های اصلی رفتار مسلمانان و طراحی یک الگوی رفتاری بر اساس این اصل، با منطق الگوسازی در علوم انسانی و اقتصاد نیز قابل انطباق است؛ زیرا هر الگوی رفتاری بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها درباره انگیزه‌ها، اهداف و محدودیت‌های کنشگر استوار است.

۸-۴-۳. اصل مطلوبیت

در این اصل، مصرف‌کننده طالب کالاها و خدماتی است که نیاز یا خواسته او را برآورده سازند (همان: ۱۹۶). ملاک این اصل، دستیابی به حداکثر مطلوبیت است و فرد تلاش می‌کند با در نظر گرفتن محدودیت‌هایی همچون درآمد، قیمت کالاها و خدمات و سایر محدودیت‌های قانونی، ترکیبی از کالاها و خدمات را انتخاب کند که مطلوبیت حاصل از مصرف آنها به حداکثر برسد. مطلوبیت هر کالا برای هر شخص متفاوت است و میزان رضایت یا مطلوبیت حاصل از کالاهای مختلف، متناسب با مقدار مصرف آنها تغییر می‌کند. از این‌رو، می‌توان رابطه میان مقدار کالای مصرف‌شده و میزان مطلوبیت حاصل از آن را در قالب نمودار زیر نشان داد.



نمودار شماره ۵- رابطه میان مطلوبیت و مقدار کالای مصرف شده

هرچه درآمد فرد افزایش یابد، در شرایط عادی امکان افزایش مصرف او نیز بیشتر می‌شود. از این منظر، افزایش مصرف به‌خودی‌خود با منع مواجه نیست؛ اما در چارچوب آموزه‌های اسلامی، این افزایش تا جایی پذیرفتنی است که از حدود اسراف عبور نکند. بنابراین، به شرط رعایت نکردن اسراف، افزایش مصرف برای کسب مطلوبیت بیشتر می‌تواند ترجیح داده شود؛ اما این مطلوبیت در چارچوب مجموعه‌ای از محدودیت‌های اخلاقی، اجتماعی و دینی تعریف می‌شود.

در نگاه نخست ممکن است چنین به نظر برسد که با پذیرش این اصل که افزایش درآمد می‌تواند به افزایش مصرف منجر شود و تنها قید اسراف بر آن اعمال شود، افراد ثروتمند در جامعه اسلامی نیز به سمت مصرف فزاینده حرکت خواهند کرد. با این حال، هنگامی که مفهوم عدم اسراف در کنار سایر آموزه‌های اقتصادی اسلام، از جمله انفاق، قرض الحسنه، زکات و وقف مورد توجه قرار گیرد، تصویر متفاوتی شکل می‌گیرد.

قاعده عدم اسراف، از یک سو، به محدود کردن مصرف افراطی و غیرضروری کمک می‌کند و از سوی دیگر، آموزه‌های توزیعی و خیرخواهانه‌ای مانند انفاق و وقف، امکان انتقال بخشی از منابع از افراد برخوردار به سایر بخش‌های جامعه را فراهم می‌سازد. بنابراین، در شرایطی که اختلاف طبقاتی وجود دارد، نمی‌توان میزان مصرف افراد برخوردار را صرفاً بر اساس افزایش درآمد فردی ارزیابی کرد؛ بلکه وضعیت عمومی جامعه و دسترسی سایر افراد به منابع نیز باید مورد توجه قرار گیرد. از این منظر، رعایت عدم اسراف و تقویت سازوکارهای توزیعی، همزمان دو هدف مهم را دنبال می‌کند: تقویت عدالت اجتماعی و جلوگیری از اتلاف منابع ملی. در نتیجه، مصرف در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت نه نفی می‌شود و نه به‌صورت نامحدود تجویز می‌گردد؛ بلکه مصرف مطلوب، مصرفی است که میان نیاز، مطلوبیت، توان اقتصادی، عدالت اجتماعی، رضای الهی و حفظ منابع تعادل برقرار کند.

چنین برداشتی می‌تواند در مفهوم‌سازی الگوی بومی مصرف و در تعیین نسبت میان منابع ملی و پیشرفت مورد استفاده قرار گیرد.

علاوه بر قواعد برشمرده، آموزه‌های تشویقی دیگری نیز در اسلام وجود دارد که به شیوه‌ای متفاوت، همین اهداف را دنبال می‌کنند؛ از جمله قرض دادن، انفاق و وقف. این آموزه‌ها، در عین آنکه در چارچوب عبادات و امور مستحب قرار می‌گیرند، دارای آثار و کارکردهای اقتصادی و اجتماعی نیز هستند (همان: ۱۶۲).

قرض دادن: در محاسبات اقتصادی مسلمانان صدر اسلام، قرض دادن می‌توانست نوعی سرمایه‌گذاری با بازدهی معنوی تلقی شود. از منظر اقتصادی نیز جریان یافتن منابع بلااستفاده یا کم‌استفاده میان افراد جامعه می‌تواند به افزایش رفاه عمومی و گسترش ظرفیت عرضه در جامعه کمک کند.

انفاق و وقف: قرآن کریم ضمن تحلیل از انفاق و ارزش‌گذاری بر آن، برای این عمل آثار و پاداش فراوانی بیان کرده است. انفاق از این منظر می‌تواند نوعی انتقال هدفمند منابع از مصرف خصوصی به مصرف اجتماعی تلقی شود و وقف نیز با خارج کردن برخی دارایی‌ها از مصرف شخصی و اختصاص آنها به منافع عمومی، امکان حفظ و استمرار کارکرد اجتماعی منابع را فراهم می‌آورد.

در مجموع، مجموعه این قواعد و آموزه‌ها نشان می‌دهد که در نگاه اسلامی، منابع صرفاً برای افزایش تولید و مصرف در اختیار انسان قرار نگرفته‌اند، بلکه نحوه انتخاب، تخصیص، مصرف، انتقال و حفظ آنها نیز واجد ارزش اخلاقی و اجتماعی است. از همین رو، می‌توان از این آموزه‌ها برای استخراج بخشی از مؤلفه‌های هنجاری الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت استفاده کرد؛ مؤلفه‌هایی همچون پرهیز از اتلاف و اسراف، رعایت عدالت در توزیع و مصرف، توجه به پیامدهای اجتماعی و زیست‌محیطی بهره‌برداری از منابع، پیوند مطلوبیت با مسئولیت اخلاقی و تقویت منابع اجتماعی از طریق انفاق، قرض و وقف. این مؤلفه‌ها در بخش مفهوم‌سازی منابع ملی، مبنای بررسی و استخراج مؤلفه‌های الگوی پیشنهادی قرار خواهند گرفت.

۹. نتیجه‌گیری

ما در این پژوهش به ارزیابی جایگاه منابع ملی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت و تبیین چگونگی مطلوب این جایگاه پرداختیم. در این خصوص، پژوهش حاضر نشان داد که ضمن آنکه هنوز اجماع کاملی درباره رویکرد کلی بومی‌گرایی در مقوله پیشرفت وجود ندارد، در مورد مفاهیم، مؤلفه‌ها و الزامات آن نیز همچنان اتفاق نظر روشنی حاصل نشده است. در هر دو شاخه مورد بررسی در این پژوهش، یعنی «منابع ملی» و «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت»، هنوز در مراحل ابتدایی

نظریه‌پردازی و مفهوم‌سازی قرار داریم. با این حال، بررسی‌های انجام‌شده امکان دستیابی به مجموعه‌ای از نتایج و دلالت‌های نظری را فراهم ساخت که می‌توان آنها را به شرح زیر بیان کرد:

- مبانی مفروض برای الگوی احتمالی اسلامی - ایرانی پیشرفت، با بخشی از نحوه برخورد و نگاه کنونی نسبت به منابع که در برنامه‌های توسعه دنبال شده و می‌شود، همخوانی ندارد. در واقع، نوع نگاه به منابع در بسیاری از الگوهای موجود، همچنان متأثر از نگرش‌های اقتصادی و ابزاری است و کمتر به وجوه فرهنگی، ارزشی، اجتماعی، تاریخی و معنایی منابع توجه شده است.
- هرچند تلاش‌هایی صورت گرفته است تا بر برخی دستورالعمل‌ها، سیاست‌ها و قوانین، برچسب بومی‌گرایانه زده شود، اما همان‌گونه که در بخش‌های مختلف تحقیق نشان داده شد، این ظاهرسازی‌ها لزوماً به بومی‌شدن الگوی پیشرفت منتهی نشده است. حتی در برخی موارد، رگه‌های نظام سرمایه‌داری و الگوی مصرف‌گرایانه حاصل از آن را می‌توان در سیاست‌ها و برنامه‌های مربوط به تولید، مصرف و بهره‌برداری از منابع مشاهده کرد.
- منابع ملی را نمی‌توان صرفاً به منابع مادی، اقتصادی و طبیعی تقلیل داد. منابع ملی مجموعه‌ای متنوع و درهم‌تنیده از منابع مادی و غیرمادی، محسوس و نامحسوس، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، دانشی، ارزشی، قدرت و حتی منابع فرآیندی هستند که ارزش و کارکرد آنها تا حد زیادی به نحوه تعریف، شناسایی، مدیریت و بهره‌برداری انسان از آنها وابسته است. بنابراین، «منبع‌بودگی» را باید مفهومی پویا و تا حدی وابسته به هدف، نیاز و نحوه استفاده دانست.
- مطلوبیت‌آفرین بودن فرهنگ، تنوع فرهنگی و بالتبع تنوع در تعریف مطلوبیت، لزوم تغییر نگاه نسبت به طبیعت و احترام به آن، و ضرورت تجدیدنظر در الگوهای مصرف کنونی، از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش است. تحقق این تغییر صرفاً از طریق تغییر در رفتار فردی امکان‌پذیر نیست، بلکه مستلزم بازنگری در قوانین، سیاست‌ها، برنامه‌های توسعه و سازوکارهای تخصیص منابع نیز خواهد بود.
- یکی از نکات مهم دیگری که در این تحقیق مورد توجه قرار گرفت، ریشه‌های فرهنگی الگوی مصرف منابع و نگاه به منابع در نظام سرمایه‌داری و تأثیر نگرش اومانیستی پس از رنسانس بر شکل‌گیری این الگو بود. در این چارچوب، مصرف فزاینده و گسترش نیازهای مادی، به یکی از عناصر مهم نظام تولید و بازتولید اقتصادی تبدیل شده است. همچنین تلاش دستگاه قدرت در نظام سرمایه‌داری برای معرفی الگوی توسعه خود به عنوان الگوی غالب و قابل تعمیم به دیگر جوامع، از جمله موضوعاتی بود که در این پژوهش مورد نقد قرار گرفت.
- از منظر این پژوهش، توسعه را نمی‌توان صرفاً با افزایش تولید، درآمد، مصرف، فناوری یا انباشت سرمایه تعریف کرد. توسعه زمانی می‌تواند با مفهوم پیشرفت در الگوی اسلامی - ایرانی

سازگار باشد که در کنار رشد اقتصادی، ابعاد فرهنگی، اجتماعی، انسانی، اخلاقی و زیست‌محیطی را نیز دربرگیرد و میان بهره‌برداری از منابع و حفظ ظرفیت‌های آنها تعادل برقرار سازد.

- یافته دیگر پژوهش آن است که نقد نظریه‌های کلاسیک توسعه، به‌ویژه از منظر رویکردهای انتقادی و پست‌مدرن، صرفاً جنبه سلبی ندارد، بلکه می‌تواند زمینه‌ای برای بازاندیشی در مفهوم منابع، توسعه و مطلوبیت فراهم آورد. نقد کلان‌روایت توسعه، توجه به تفاوت‌های فرهنگی، حساسیت نسبت به نابرابری، توجه به محیط زیست و نقد مصرف‌گرایی، امکان بازتعریف رابطه میان منابع و پیشرفت را فراهم می‌سازد.
- در این میان، یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش آن است که فرهنگ را می‌توان منشأ تعریف اهداف و تعیین مطلوبیت‌ها و نیز عامل مؤثر در انتخاب ابزارهای مناسب برای دستیابی به آنها در فرآیند پیشرفت دانست. از این منظر، منابع به خودی خود تعیین‌کننده مسیر پیشرفت نیستند؛ بلکه این نظام فرهنگی، ارزشی و معنایی یک جامعه است که مشخص می‌کند چه چیزی منبع تلقی شود، چه چیزی مطلوب باشد، منابع برای چه هدفی به کار گرفته شوند و حدود و شیوه بهره‌برداری از آنها چگونه باشد.
- بر اساس همین استدلال، رابطه میان دین و فرهنگ نیز در این پژوهش مورد توجه قرار گرفت. در جامعه‌ای که دین بخش مهمی از نظام معنایی، ارزشی و هنجاری آن را شکل می‌دهد، آموزه‌های دینی می‌توانند در تعریف مطلوبیت‌ها، تعیین حدود مصرف، نحوه مواجهه با طبیعت و منابع، و تنظیم رابطه فرد و جامعه با منابع نقش‌آفرین باشند. از این‌رو، در فرآیند مفهوم‌سازی الگوی اسلامی — ایرانی پیشرفت، دین صرفاً به‌عنوان یک عنصر فرهنگی در کنار سایر عناصر قابل بررسی نیست، بلکه می‌تواند در شکل‌دهی به نظام ارزش‌ها، اهداف و مطلوبیت‌های الگو نقش بنیادی ایفا کند.
- در این راستا، مفاهیمی همچون شهادت، کرامت الهی انسان، خلافت الهی انسان، اجتهاد، برادری، انفاق، وقف، عدم اسراف، عدم اتلاف و قاعده لاضرر را می‌توان بخشی از ظرفیت‌های فرهنگی و دینی دانست که قابلیت تبدیل‌شدن به منابع نامحسوس و محرک‌های اجتماعی را دارند. اهمیت این مفاهیم در آن است که می‌توانند علاوه بر ایجاد چارچوب هنجاری برای نحوه استفاده از منابع، در حوزه‌هایی مانند انسجام اجتماعی، هویت‌سازی، مسئولیت‌پذیری، کاهش مصرف‌گرایی و افزایش مشارکت اجتماعی نیز کارکرد داشته باشند.
- از سوی دیگر، توجه به فرهنگ ایرانی نیز نباید صرفاً به بازخوانی میراث تاریخی محدود شود؛ بلکه باید ظرفیت‌های تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و تمدنی ایران را به‌عنوان مجموعه‌ای از منابع بالفعل و بالقوه شناسایی کرد و نحوه تبدیل آنها به ظرفیت‌های مؤثر در فرآیند پیشرفت را مورد مطالعه قرار داد. به بیان دیگر، بومی‌سازی الگوی پیشرفت زمانی معنا

پیدا می‌کند که فرهنگ و تاریخ یک جامعه نه صرفاً به عنوان موضوع مطالعه، بلکه به عنوان بخشی از منابع شکل دهنده و پشتیبان پیشرفت در نظر گرفته شوند.

- بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، میان فرهنگ، مطلوبیت، منابع و توسعه رابطه‌ای زنجیره‌ای وجود دارد؛ به این معنا که فرهنگ بر تعریف مطلوبیت‌ها اثر می‌گذارد، مطلوبیت‌ها اهداف پیشرفت را شکل می‌دهند، اهداف نوع منابع مورد نیاز و نحوه استفاده از آنها را تعیین می‌کنند و در نهایت نحوه مدیریت و بهره‌برداری از منابع بر مسیر و کیفیت پیشرفت اثر می‌گذارد. این ارتباط می‌تواند یکی از مبانی مهم برای مفهومی سازی منابع ملی در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت باشد.

- در نتیجه، مسئله اصلی صرفاً «داشتن منابع» نیست، بلکه تعریف درست منابع، شناسایی ظرفیت‌های پنهان و آشکار آنها، تعیین مطلوبیت‌های متناسب با فرهنگ جامعه و ایجاد سازوکار مناسب برای تبدیل این ظرفیت‌ها به نیروی پیش‌برنده توسعه و پیشرفت است. از این منظر، ممکن است جامعه‌ای از منابع مادی فراوان برخوردار باشد، اما به دلیل ضعف در تعریف مطلوبیت‌ها، نظام تخصیص، فرهنگ مصرف یا شیوه مدیریت، نتواند آنها را به پیشرفت تبدیل کند؛ در مقابل، برخی منابع نامحسوس و فرهنگی می‌توانند در شرایط مناسب به ظرفیت‌های مهم پیشرفت تبدیل شوند.

پیشنهادهای

برای ادامه این موضوع در قالب طرح‌های پژوهشی و تحقیقاتی، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

در خصوص بعد عملی یا نظری بودن پژوهش، هرچند محقق تلاش داشته است هم‌زمان هر دو جنبه را پیگیری کند، اما در یک نگاه کلی، کفه پژوهش به سمت بعد اندیشه‌ای و فلسفی سنگینی می‌کند. البته این موضوع فی‌نفسه از ارزش کار نمی‌کاهد و شاید یکی از دلایل آن، تلاش محقق برای تبیین و استدلال نظری و فلسفی فرضیات و چارچوب مفهومی پژوهش بوده باشد. با این حال، با توجه به اینکه شاخه اصلی تحقیق در زمره موضوعات اقتصاد سیاسی و مباحث توسعه قرار می‌گیرد، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های تکمیلی، نتایج این مطالعه به راهکارها، سیاست‌ها و دستورالعمل‌های عملی بیشتری تبدیل شود.

از آنجا که در هر دو شاخه تحقیق، یعنی بحث «منابع ملی» و «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت»، همچنان در مراحل آغازین نظریه‌سازی قرار داریم، ضروری است پژوهش‌های آینده به صورت تکمیلی و در جهت کامل‌تر کردن یافته‌های قبلی انجام شوند تا با شناسایی و جانمایی مختصات متعدد این الگو، امکان دستیابی به یک چارچوب منسجم‌تر فراهم شود.

در این پژوهش تلاش شد با محدود کردن موضوع به مقوله منابع، گامی هرچند جزئی در فرآیند معماری الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت برداشته شود. با رویکرد هم‌زمان انتقادی و ایجابی، بخشی از این هدف محقق شد؛ با این حال، با توجه به گستردگی موضوعی هر دو حوزه، یعنی «منابع ملی» و «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت»، و نیز محدودیت حجم این پژوهش، لازم است در مطالعات بعدی، مصادیق بیشتری برای نتایج حاصل گردآوری و بررسی شود.

همچنین پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، گونه‌های مختلف منابع ملی، اعم از مادی و غیرمادی، محسوس و نامحسوس، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، دانشی، ارزشی، جغرافیایی و فرآیندی، به صورت مستقل شناسایی و ظرفیت هر یک برای تبدیل شدن به پیشران پیشرفت بررسی شود. در گام بعدی نیز می‌توان با استفاده از روش‌های میدانی، خبرگانی و آینده‌پژوهانه، میزان اهمیت و اولویت هر یک از این منابع را در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت ارزیابی کرد.

در نهایت، پیشنهاد می‌شود مطالعات بعدی از سطح مفهوم‌سازی فراتر رفته و به سمت طراحی یک مدل عملیاتی برای تبدیل ظرفیت‌های فرهنگی و دینی ایران به منابع ملی و سپس تبدیل منابع ملی به پیشران‌های پیشرفت حرکت کنند. چنین مسیری می‌تواند پیوند میان مباحث نظری توسعه، فرهنگ ایرانی - اسلامی و منابع ملی را از سطح بحث مفهومی به سطح سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی ارتقا دهد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: بنیاد نشر قرآن.
- حداد، غلامرضا (۱۳۹۲). «جایگاه منابع ملی در سیاست خارجی توسعه‌گرا». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۳۵۲-۲۹۷.
- بودریار، ژان. ۱۳۸۹. جامعه مصرفی اسطوره‌ها و ساختارها، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر ثالث. نقل از ناظری، مهرداد (۱۳۹۲). «نگاه پست مدرن به رابطه میان توسعه و منابع». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۴۲۶-۳۸۳.
- داعی نژاد، فرامرز (۱۳۸۸). صورت‌جلسه شماره ۵، کارگروه منابع ملی و توسعه، مؤسسه اندیشه و پژوهش طرح هزاره.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸). «منابع ملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳. نقل از حداد، غلامرضا (۱۳۹۲). «جایگاه منابع ملی در سیاست خارجی توسعه‌گرا». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۳۵۲-۲۹۷.
- دیوسالار، عبدالرسول (۱۳۹۱). قدرت اطلاعات: تأثیر اطلاعات بر نظریه توسعه. تهران: تیسرا.
- دیوسالار، عبدالرسول (۱۳۹۲). «منبع چیست و منابع کدامند؟». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۱۶۶-۱۳۹.
- دیوسالار، عبدالرسول و ثانی جوشقانی، معصومه (۱۳۹۲). «سیاست، توسعه و ضرورت ساختاری منابع». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۲۶۴-۲۴۵.
- سن، آمارتیا کومار (۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه وحید محمودی. تهران: دستان.
- فلاح پیشه، حشمت الله (۱۳۹۱). تهران: گفتگو با مؤلف (۱۴ دی ۱۳۹۱).
- فلور، گراهام (۱۳۷۳). قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز. نقل از حداد، غلامرضا (۱۳۹۲). «جایگاه منابع ملی در سیاست خارجی توسعه‌گرا». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۳۵۲-۲۹۷.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۰). چهارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی. نقل از حداد، غلامرضا (۱۳۹۲). «جایگاه منابع ملی در سیاست خارجی توسعه‌گرا». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه. صص ۳۵۲-۲۹۷.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷/۱۹۸۹). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی. (چاپ به زبان اصلی ۱۹۸۹ م.).
- مارکوزه، هربرت (۱۳۸۸). انسان تک‌ساحتی. ترجمه محسن مویدی. تهران: امیر کبیر.
- محمدی، علی (۱۳۸۷). جهانی شدن و استعمار دوباره (مورد شناسی کشورهای اسلامی در قرن بیست و یکم). تهران: نشر نی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۵). پرسش‌ها و پاسخ‌ها. (ج. ۳). مشکات. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

ناظری، مهرداد (۱۳۹۲ الف). «نقش منابع ملی در توسعه از منظر تضادگرایان». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه.

ناظری، مهرداد (۱۳۹۲ ب). «نگاه پست مدرن به رابطه میان توسعه و منابع». در دیوسالار و همکاران. مطالعات توسعه و مولفه منابع: تهران: انتشارات روزنه.

نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم، تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها، تهران: نقش جهان.

Lane , J (2008) jean Baudrillard , Uk:Routledge .

Pilzer, Paul Zane, (1991), Unlimited Wealth Crown, Mac Grow Hill.

Encyclopedia Britanica .

Zurbrugg, Nicholas (ed) (1997) Art and Artefact , London: Sage



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Research Article

A Conceptualization Model of National Resources Based on the Islamic-Iranian Model of Progress

Rasoul Niknam¹ and Heshmatollah Falahat Pisheh²

Date of received: 2026/02/15

Date of Accept: 2026/03/20

Abstract

This article seeks to situate national resources within the theory and overarching framework of national development, namely the Islamic-Iranian Model of Progress. To this end, it first explains the concept of national resources and identifies their various types, and subsequently establishes that progress has a normative nature. Considering the development of capitalist and human-centered thought in the West, as well as critical theories and their perspectives on the capitalist system and the effects of these perspectives on the concept of resources, there are numerous critiques of prescribing a universal culture and, consequently, a universal development model. In other words, in every time and place, an indigenous development theory or model that takes into account cultural and ideological considerations as well as temporal and spatial circumstances should be adopted, and the roadmap for progress should be based upon it. Therefore, if the aim is to achieve an indigenous Islamic-Iranian model of progress, the driving force that generates the desirability of the model should be a culture consisting of religious and Iranian foundations, grounded in Islamic teachings and incorporating Iranian cultural and ethical dimensions.

Keywords: Development; Indigenous Development; Islamic-Iranian Culture; National Resources; Postmodernism.

Citation (APA 7th ed. / APSA)

Niknam, Rasoul; Falahat Pisheh, Heshmatollah(Spring 2026). "A Conceptualization Model of National Resources Based on the Islamic-Iranian Model of Progress". Quarterly Journal of Research in History, Politics and Media. Vol. 9, Issue 1, S.No. 33, pp. 105 - 146.

¹. M.A. in Political Science, Faculty of Humanities, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: rasoolniknam2@gmail.com

². Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: heshmat.falahat50@atu.ac.ir

Copyright © 2010, SSSI (Shiraz Strategic Studies Institute). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material.

References

- The Holy Qur'an*. Translated by Mehdi Elahi Qomshe'i. Tehran: Qur'an Publishing Foundation. (in Persian).
- Baudrillard, Jean (2010). *The Consumer Society: Its Myths and Structures*. Translated by Pirouz Izadi. Tehran: Sales Publishing. Cited in Nazeri, Mehrdad (2013), "A Postmodern Perspective on the Relationship between Development and Resources." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 383–426. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Daei-Nejad, Faramarz (2009). Minutes of Meeting No. 5, National Resources and Development Working Group. Tehran: Millennium Institute for Thought and Research. (in Persian).
- Dehghani Firoozabadi, Seyyed Jalal (2009). "National Resources of the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran." *Politics: Journal of the Faculty of Law and Political Science*, Vol. 39, No. 3. Cited in Haddad, Gholamreza (2013), "The Position of National Resources in Development-Oriented Foreign Policy." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 297–352. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Divsalar, Abdolrasoul (2012). *The Power of Information: The Impact of Information on Development Theory*. Tehran: Tisa Publishing. (in Persian).
- Divsalar, Abdolrasoul (2013). "What Is a Resource and What Are Resources?" In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 139–166. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Divsalar, Abdolrasoul, and Masoumeh Sani-Josheqani (2013). "Politics, Development, and the Structural Necessity of Resources." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 245–264. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Encyclopaedia Britannica. *Encyclopaedia Britannica*. (in English).
- Falahat-Pisheh, Heshmatollah (2012). Interview with the author, 14/10/2012. (in Persian).
- Fuller, Graham E. (1994). *Qibla-ye Alam: Geopolitics of Iran*. Translated by Abbas Mokhber. Tehran: Markaz Publishing. Cited in Haddad, Gholamreza (2013), "The Position of National Resources in Development-Oriented Foreign Policy." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 297–352. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Giddens, Anthony (2008). *Sociology*. Translated by Manouchehr Sabouri. Tehran: Ney Publishing. Original English edition published in 1989. (in Persian).
- Haddad, Gholamreza (2013). "The Position of National Resources in Development-Oriented Foreign Policy." In *Development Studies and the*

- Resource Component, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 297–352. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Lane, Richard J. (2008). *Jean Baudrillard*. London: Routledge.
- Marcuse, Herbert (2009). *One-Dimensional Man*. Translated by Mohsen Mo'ayyedi. Tehran: Amir Kabir Publishing. (in Persian).
- Mesbah-Yazdi, Mohammad-Taqi (2006). *Questions and Answers*, Vol. 3. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications. (in Persian).
- Mohammadi, Ali (2008). *Globalization and Recolonization: A Case Study of Islamic Countries in the Twenty-First Century*. Tehran: Ney Publishing. (in Persian).
- Nazeri, Mehrdad (2013a). "The Role of National Resources in Development from the Perspective of Conflict Theorists." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 207–244. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Nazeri, Mehrdad (2013b). "A Postmodern Perspective on the Relationship between Development and Resources." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 383–426. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Nozari, Hossein-Ali (2000). *Postmodernity and Postmodernism: Definitions, Theories, and Applications*. Tehran: Naqsh-e Jahan Publishing. (in Persian).
- Pilzer, Paul Zane (1991). *Unlimited Wealth: The Theory and Practice of Economic Alchemy*. New York: Crown. The 1991 edition is catalogued as published by Crown.
- Ramazani, Rouhollah K. (2001). *An Analytical Framework for the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Translated by Alireza Tayeb. Tehran: Ney Publishing. Cited in Haddad, Gholamreza (2013), "The Position of National Resources in Development-Oriented Foreign Policy." In *Development Studies and the Resource Component*, edited by Abdolrasoul Divsalar et al., pp. 297–352. Tehran: Ruzaneh Publishing. (in Persian).
- Sen, Amartya Kumar (2002). *Development as Freedom*. Translated by Vahid Mahmoudi. Tehran: Dastan Publishing. (in Persian).
- Zurbrugg, Nicholas, ed. (1997). *Jean Baudrillard: Art and Artefact*. London: SAGE Publications.

